



# ماهیت مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

دو گرایش نقادانه گذشته :

پدیده ای به نام مجاهدین خلق مدت ۲۵ سال است که بخشی از فضای سیاسی جامعه ایران را اشغال کرده است ، تا به حال صدها مقاله و دهها کتاب در مورد آن انتشار یافته ولی نویسندگان آنها به دو دلیل موفق به تشریح دقیق ماهیت آن نشده اند :

**الف :** آنهایی که از بیرون به آن نگرسته اند صرفاً به کتب ، مواضع چاپ شده و تحلیل و برداشتهای خود آنها بسنده کرده اند ، ولی این جریان بسیاری از مواضع خود را علنی نمی کند تا بدین ترتیب دست رهبران را برای مانور و تغییر موضع باز گذارد .

جامع ترین کار حول این موضوع کتاب تاریخدان و نویسنده ایرانی الاصل مقیم آمریکا دکتر اروند آبراهامیان تحت عنوان اسلام رادیکال مجاهدین ایران است که به زبان انگلیسی منتشر شد .

اضافه بر آن مطالبی هم توسط ایران شناسان و اسلام شناسان منتشر شده که حامل دیدی علمی و مقایسه ای هستند ولی به لحاظ کمیت جسته و گریخته و محدود می باشند ، مقالات و جزوات جریانهای سیاسی ایرانی مخالف این جریان بیش از آنکه روشنگر باشد حاوی تسویه حساب گروهی و گاه شخصی هستند .

**ب :** آنهایی که از این جریان جدا شده و با مقالات و کتب به وقایع و عملکرد درونی آن پرداخته اند ، اگر چه مشاهدات آنها همان گونه که در کتاب لحظه تصمیم روحیه انتقام گیری و پرخاشگری نگاشته شده اند ، حامل بار علمی و تحلیلی نیستند .

هر آنچه که اضافه بر داده های قبلی منتشر می شود بیش از آنکه باعث گشایش دید خواننده شود صرفاً حاوی برخی اطلاعات جدید و با قلم فرد جدیدی است ، تعداد جدا شدگان از این جریان که شناخت ملموس از ماهیت آن دارند ، صدها برابر بیش از کسانی است که دست به قلم برده اند .

یکی از مشکلات اکثریت قریب به اتفاق جدا شدگان از مجاهدین و از شورای ملی مقاومت انفعال و سرخوردگی است ، این مسئله آن قدر ریشه دار و دردناک است که کمتر کسی حاضر شده به بررسی عملی ماهیت این جریان بپردازد .

رهبری مجاهدین نیز ضمن شناخت از اعضا سابق و ملاء پیرامون خود راه حل را در خفه کردن صداهای اعتراضی دیده و با چماق مارک زنی و اتهام چسبانی مسئله را موقتاً برای درون و ملاء پیرامون خود حل کرده و از این فتح بزرگ احساس رضایت می کند .

آنجا که به انحرافات درون سازمان مجاهدین برمی گردد مسعود رجوی در کتابی که در سال ۱۳۵۸ منتشر شد به مجید شریف واقفی انتقاد می کند که چرا راز داری و مصلحت اندیشی پیشه کرده و بلافاصله حقایق را برای مردم باز نگفت .

وي معتقد است که او مي بايست چنين کاري را مي کرد حتي اگر به ضرر منافع فردي خود و سازمانش تمام شد ، ( تحليل آموزشي بيانيه اي اپورتونيستهاي چپ نما منتشره در سال ۱۳۵۸ صفحه ۴۲ ) پنهان نبايد کرد که ملاحظات سياسي که نتيجه منفي سوء استفاده هاي رژيم از اين قبيل مطالب است ، خود تبديل به عامل باز دارند مضاعف در ورود شاهدین به اين مقوله شده است .

مضافاً رابطه پرخاشگري بين اين جريان و عده اي از جدا شدگان از آن به حدي فضا را مسموم کرده است که به واقع ورود به يك تجزيه و تحليل علمي و بي طرفانه از تمامی مسائل تبديل به يك معضل حل ناشدني شده است .

حرکت يك جريان سياسي جزيي جدائي ناپذير از زندگي سياسي يك جامعه است و نمي توان با بستن و قفل کردن فضا براي هميشه صداها را خفه کرد و همه را از سوء استفاده دشمن ترساند .

اين در وهله اول آن جرياني که مانع گشودن باب گفتگوي سالم و دوستانه شده است ، مقصر مي باشد ، اطلاع دارم که تعدادي از جدا شدگان مطالب و خاطرات خود را به رشته تحرير در آورده اند ولي بنا به ملاحظات مختلف از انتشار آن خودداري مي کنند .

مشکلات مطرح شده در بالا خاص مجاهدين و شورا نيست بلکه در مورد اغلب جريانات سياسي ايراني صدق مي کند ، واقعاً چه کسي دقيقاً مي داند که در درون حزب توده چه گذشت ؟

چه کسي دقيقاً مي داند بر فرقه دمکرات آذربايجان چه گذشت ؟ چه کسي دقيقاً مي داند در جريان کودتاي درون سازمان مجاهدين چه گذشت ؟ چه کسي مي داند درون سازمان چريک هاي فدائي و سپس انشعابات پيايي آن چه گذشت ؟ چه کسي مي داند درون سازمان بيکار چه گذشت و عاقبت چه شد ؟

و بر اين ليست مي توان بسياري اسامي ديگر همچون فرقان ، آرمان مستضعفين ، کومله و ..... را افزود بخش مهمي از اسناد و مدارک مبارزات سياسي ايران که به صورت مشاهدات و خاطرات بوده است با مرگ صاحبان آن از بين رفته و يا با سکوت در فراموش خانه هاي کوچک در حال نابودي است .

به اميد آنکه با گسترش نوع جديد تاريخ نگاري يعني تاريخ شفاهي و ضبط خاطرات افراد اين تجربيات گرانبها به عنوان جزيي از اسناد تاريخ سياسي معاصر ايران ثبت گردد ، وقتي به عملکرد و نتيجه حرکت هر حزب و سازمان سياسي کنوني ايران نگاهی دقيق مي اندازيم متوجه مي شويم که هر کدام از آنها در دوره اي بخشي از روشنفکران و آرمان گرايان جامعه را با خود همراه کرده اند و سپس با انحطاط خویش طيفي از روشنفکران را هم به انحطاط کشيده اند .

براستي تا چه زماني اين سيکل باطل ادامه خواهد داشت ؟ تا چه زماني آرمان گرايان و آزادي خواهان بايد قرباني انحرافات رهبران احزاب و سازمان هاي سياسي شوند ؟

يکي از ارزشهاي والاي رهبراني چون مصدق و بازرگان در اين خصوصيت برجسته آنها بود که به بهاي پيشرفت خواست هاي خود که مشروع هم بود حاضر به مسخ انسانها نشدند .

اگر تشکيلاتي هم بر پا کردند براي استثمار انسانها نبود بلکه براي تقسيم کار بهتر و بهره وري پر بارتر از توان جمع به خاطر منافع جمع بود ، به اين مقوله در فصول بعد بيشتر خواهم پرداخت .

**روش شناخت عملي و روشنگرانه :**

اساساً ضعف دانش علمي و مهمتر از همه ضعف دانش آكادميك به عنوان روش شناخت علمي از پديده هاي سياسي مانع از ورود جدا شدگان از مجاهدين و شورا به يك كار جدي تحقيقي و بي طرفانه از ماهيت و عملکرد اين جريان شده است .

و در واقع ببسوادي و ببسواد بودن جزء افتخارات عناصر مسئول در درون مجاهدين است و هر فرد تحصيل کرده اي با مارك روشنفكر تحقير مي شود ، من افتخار دارم كه در عراق عليرغم همراهي ۱۶ ساله با اين جريان و به خصوص ۷ سال در عراق مستمراً در برابر اين فرهنگ مبتذل مقاومت كردم .

و تلاش دارم ضمن تلفيق مشاهدات ملموس خود با دانسته هاي علمي و بكارگيري روش شناخت و تجزيه و تحليل تطبيقي ، به خصوص از موضع ژئوپوليتيك به كالبد شكافي آن بپردازيم .

تاريخ جذب نيروي مجاهدين نشان مي دهد كه بر خلاف گروه هاي ماركسيستي اين جريان نه تنها تلاش براي جذب روشنفكران نمي كرد ، بلكه با كوشش فراوان سعي مي نمود محدود عناصر روشنفكر جذب شده را مسخ كند تا همچون بسياري ديگر مقلد محض شوند .

مكانيزمها و شيوه اين مسخ كردن را در بخش سوم ، ايدئولوژي مظهر پيچيده ترين نوع استعمار انسان از انسان تشریح خواهيم كرد ، لازم است در همين جا تأكيد كنم كه در سراسر اين تحليل من از موضع آموزشي و روشنگري وارد شده ام و قصد شخصي كردن مسائل سياسي را كه يك نيت كوتاه نظرانه است ندارم .

و تا آنجا كه به نفع رشد فكري و سياسي مردم ايران باشد از ورود به مسائل شخصي و فردي و حتي نام بردن از افراد پرهيز مي كنم و به مسائل جريان وار و ديده گاهي برخوردار مي نمايم ، مگر اينكه نقش فرد يا افراد به خصوصي به طور مقطعي هم كه شده تعيين كننده باشد .

ولي به دليل اين كه شخص مسعود رجوي خود را حاكم و مالك بلامنازع اين جريان کرده است ، طبعاً استناد به وي يك ضرورت اجتناب ناپذير است به اضافه به دليل در دسترس نبودن تمامي مطالب منتشره توسط اين جريان ، بالاچار از چند سند پايه اي و نشریات آن كمك مي گيرم كه جوهر و ثقل تفكر و ماهيت اين جريان را به نمايش مي گذارد .

### سه سند پايه اي :

در شرايط قبل و بلافاصله بعد از بيروزي انقلاب اسلامي فضاي عمومي جامعه شديداً راديكال بود و اين جريان بدون پرده پوشي و اصلي ترين ديده گاهها و مواضع خود را منتشر كرد ، در شرايطي كه پس از كودتاي دروني سال ۱۳۵۴ انبوهي ابهام حول ديده گاهها و ماهيت مجاهدين وجود داشت ، آنها تصميم مي گيرند قبل از همه به اندیشه روشنفكران مسلمان رسوخ کرده و با استدلال و استناد ، ابهامات مربوط به خود را بزدايند .

مهمترين كتابي كه بدین منظور منتشر شد ، تحليل آموزشي بيانيه اپورتونيستهاي چپ نما نام داشت ، كه مهمترين معرف مواضع فكري اين سازمان پس از كودتاي دروني است كه در بهار ۵۸ در ۲۶۵ صفحه انتشار يافت .

در پيشگفتار كتاب ادعا شده است كه اين كتاب در زندان نگاشته شده كه به احتمال قريب به يقين به قلم مسعود رجوي است ، در لابلای سطور اين كتاب مواضع روشنفكر پسند خود را بدون پوشش و ماستمالي توضيح مي دهد .

چون بدون گذر از اين مرحله قشر دانشجويان مسلمان راديكال وارد همكاري با او نمي شد ، موقعي كه رهبري اين سازمان اين كتاب را و كتب مشابه آن و مواضع ضد آمريكايي پس از

اشغال سفارت و گروگانگیری را منتشر می نمود فکر نمی کرد که يك روز همین مواضع سند محکومیت خودشان خواهد شد .

و فکر نمی کرد که چند سال بعد باید سر از کنگره آمریکا در آورده و پشت درب وزارت خارجه آمریکا بست بنشیند و التماس و درخواست برای ماستمالي مواضع خود را بکند ، اگر چه آنها این قبیل کتب را از سال ۶۴ جمع آوری کرده و از بین بردند ولي در عین حال مطمئنم که شخص مسعود رجوي عمیقاً به مواضع این کتاب و سایر نوشته های خود مگر آنهایی که بر سانترالیسم دموکراتیکم و رهبري شورایی بر می گردد پایبند است .

سند دوم ، اعلامیه سیاسی نظامی شماره ۲۱ است که اولین موضع گیری رسمی مجاهدین پس از پیروزي انقلاب بود و در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۵۷ منتشر شد ، در این سند دیدگاه های آنها در مورد انقلاب و تحولات پس از آن آشکار می شود .

و بالاخره سومین سند برنامه شوراي ملي مقاومت براي استقلال و آزادي و جمهوری دمکراتیک اسلامي ایران است ، همانند سند اول موقعي که آقای مسعود رجوي پس از رسیدن به پاریس بدون شناخت از فضای سیاسی غرب به نگارش این برنامه پرداخت .

هنوز عرق چریک بازی خشک نشده بود و فکر نمی کرد که چند سال بعد حامی اصلی اش بلوک شرق فرو می ریزد و تمام ادعاها و مواضعش بر باد می رود ، مضافاً او که برای سرنگونی سه ماهه و رسیدن سریع السیر به قدرت نقشه کشیده بود .

فکر نمی کرد ۱۵ سال بعد همین برنامه و بال گردنش شود که حالا مجبور باشد با شیوه های مختلف آن را لاپوشانی کند ، بررسی این سند اگر چه به نحوی نقد شورا نیز هست به منظور کسب شناخت ملموس از دیدگاهها و خواسته های آنها صورت می گیرد .

در این نوشته هر جا واژه شورا به کار رفت منظور همین تشکل است که ظرف تشکیلاتی هم پیمانان مجاهدین است که جدای از منافع مالی و حقوقی ماهیانه وجه مشترکشان حمل اندیشه های منسوخ شده بلوک شرق است .

در چند شماره نوید مقاومت منجمله شماره ۵ ص ۶ و عده دادیم که برنامه آلترناتیو مورد ادعای مجاهدین را نقد کنیم ، ولي فرصت پیش نیامد ، این برنامه سند انکار ناپذیر ماهیت این شبه آلترناتیو است که امضاء شخص مسعود رجوي را در پای آن دارد .

دو سال پیش در کتاب لحظه تصمیم از موضع کاملاً خیر خواهانه به آنها گوشزد کردم که : اساسنامه شورا و برنامه دولت موقت .... با عجله در روزهای بحرانی پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تنظیم گردید که اکنون پس از گذشت ۱۳ سال و انبوهی تحولات و تغییرات سیاسی در ایران و در سطح منطقه ای و بین المللی و بسیاری تغییرات در چارچوب ها و برنامه ها شورا و ایجاد نهادها و ارگانهای جدید نیازمند باز بینی و باز نویسی است .

در مهر ماه ۱۳۷۳ طی گفتگویی شش ساعته با محسن رضایی دبیر ارشد وقت شورا به او گفتم که آمریکا نیازی نداشت برای رو کردن دست مجاهدین این همه وقت گذاشته و گزارش تنظیم کند .

کافی بود برنامه شوراي ملي مقاومت را ترجمه و منتشر نماید ، آنقدر مطالب ضد امپریالیستی و طبعاً ضد آمریکایی در آن فراوان است که به تنهایی کفایت می کرد ، او با دستپاچگی پاسخ داد : ما دیگر این برنامه را توزیع نمی کنیم .

چند ماه پس از طرح کتبی انتقاداتم آنها به خود آمده و خانم مریم رجوي در کنسرت دورتموند به بر شمردن برخی سر خطهای مبهم تحت عنوان منشور آزادیهای اساسی در ایران فردا پرداخت تا به مرور برنامه دولت موقت خود را فراموشی بسپارند .

لذا به همه خوانندگان این کتاب توصیه می‌کنم قبل از اینکه مجاهدین برنامه دولت موقت خود را همچون کتب سازمانی جمع‌آوری و نابود کنند، نسخه‌ای از آن را به دست آورده و دقیقاً مطالعه کنید تا بدانید این دولت موقتی که مدعی است آلترناتیو رژیم کنونی است تا چه حد مواضع ارتجاعی و ضد علمی و طبعاً ضد استعماری و ضد امپریالیستی دارد.

استفاده از واژه ارتجاعی اصلاً جنبه پرخاشگری ندارد بلکه به معنی علمی آن یعنی خواهان بازگشت جامعه به عقب و به یک مناسبات اجتماعی - اقتصادی منسوخ شده است، در ادامه این مطلب به اثبات این ادعا خواهم پرداخت.

فکر می‌کنم انصافاً دو سال فرصت و هشدار از زمان نگارش نامه سرگشاده به مسئولین دبیران و اعضا شورای ملی مقاومت ایران در مهر ماه ۱۳۷۳ برای آنها کافی بود که به بررسی و نقد برنامه کنونی خود بپردازند.

ولی چون آنها فکر می‌کنند دژ نفوذ ناپذیری هستند و بیداری نیستند که با این بادهای بلرزد زحمت آنها را کم کرده و محتوای آن را برای افکار عمومی هموطنان باز می‌کنم، جهت توضیح بیشتر ذکر آن نکته نیز ضروری است که در این فاصله دو سال در کادر کنش و واکنش فعال فکری با دگر اندیشان و در چارچوب پژوهش‌هایم در مرکز تحقیقات ژئوپولیتیک دانشگاه پاریس به نتایج جدیدی رسیدم.

که محتوای این کتاب و به خصوص نقش و تأثیرات روسیه در تحولات سیاسی ایران و بر نیروهای سیاسی ایرانی بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد.

### رابطه ماهیت و شأن نزول :

ماهیت هر جریان سیاسی ارتباط مستقیم با علت وجودی، شرایط تاریخی شکل‌گیری آن و خواسته‌ها و گرایش‌های فکری اولیه‌اش دارد، برای هیچ‌کس پنهان نیست که جریان مجاهدین اساساً با شعار مبارزه با شاه به عنوان دست‌نشانده آمریکا وارد صحنه سیاسی ایران شد.

همان‌طور که در فصل قبل از آن‌تورن نقل قول کردم سازمان‌ها و احزاب جهان سوم غالباً یک جنبش آزادیبخش هستند، این امر به‌طور خاص در مورد مجاهدین و چریک‌های فدایی صادق بود و سیاست آمریکایی‌کشی نیز شاهدهی بر آن است.

ولی جالب این است که برنامه‌شورا نیز با همان فضای فکری ضد آمریکایی‌پس از ماجرای گروگان‌گیری نگاشته شد و در عمق جوهر خود یک جنبش اعتراضی ضد استعماری را به نمایش می‌گذارد.

سؤال می‌کنم، آیا همه اعضا شورا از این برنامه اطلاع دارند؟ تا آنجا که می‌دانم ۹۹٪ اعضا نمی‌دانند در برنامه دقیقاً چه نوشته شده است، برای نمونه آقای فریدون گیلانی پس از استعفا از شورا آن را مطالعه کرد.

آیا همه کسانی که فکر می‌کنند این جریان آلترناتیو رژیم است می‌دانند چه آشی برایشان آماده کرده‌اند؟ با تجربه و شناخت ۲۱ ساله و همراهی ۱۶ ساله با این جریان و پس از تعمیق چندین ساله روی معضلات کنونی سازمانی که نقطه امید ما جوانان انقلاب بود و با استناد به نوشته‌های خودشان دو مؤلفه برای توصیف ماهیت این جریان می‌توان بر شمرد:

### جنبش اعتراضی ضد استعماری

#### بنیادگرایی رادیکال

هر یک از این دو خصوصیت نیازمند توضیحات بیشتر است.

هموطنان عزیز !

مبارزه سالم سياسي چنين مباحثي را ايجاب مي كند وگرنه بر ما همان خواهد رفت كه بارها رفته است ، اين جزء تفكيك ناپذير رشد سياسي و فكري ما ايرانيان خارج از كشور است كه نسبت به مواضع و باندبازي هاي جريانات سياسي هوشيار باشيم .

اين جريان به دليل اين كه خود را قيم مردم ايران مي داند لازم است بيشتر مورد جراحي قرار بگيرد دو شانتاژ و جوسازي هاي آن نيز نمي تواند و نبايد مانعي در اين راه ايجاد كند .

بر فرض محال اگر روزي مردم تن به برنامه اعلام شده اين جريان بدهند تا چه حد خطرناك و مصيبت آفرين خواهد بود ، زير جامعه بر فرض محال عمداً خط كشيدم چون عميقاً و با تمام وجود معتقدم كه اين جريان مطلقاً و در هيچ شرايطي و با هيچ معجزه اي كوچكترين شانسي براي كسب قدرت سياسي را نخواهد داشت .

اين مطلب را در نويد مقاومت هم تأكيد كردم ، براي من و امثال من كه از كنه ادعاها و توان نظامي و تشكيلاتي اين جريان مطلع هستيم روشن است كه بخش اعظم بزرگ نمايي هاي آن تبليغات است .

آنها معتقدند كه دروغ را بايد آن قدر بزرگ گفت كه مردم يك صدم آن را باور كنند ، البته مردم با دست رد زدن به اين جريان بسيار هوشيارتر از ما ساده لوحان خوش باور عمل کرده اند و اين نيز نشاني از پوليتره شدن جامعه و بالا رفتن سطح آگاهي سياسي مردم است ، آري دادگاه تاريخ ميز و صندلي و وكيل و قاضي ندارد احساس مردم گويايي قضاوت آنها است ..

### **مرا تا رمق باشد اندر بدن دهم روشنايي به هر انجمن**

من كه راه وطن را پيش گرفته و براي هميشه از اين دجالگري هاي واپسگرايانه فاصله خواهم گرفت و هر جا كه امكان و توان گفتن و نوشتن داشته باشم حقايق را براي مردم بيان خواهم نمود ، اگر چه معتقدم مردم بسيار بهتر و بيشتر از ما از ماهيت عقب افتاده اين جريان مطلع هستند ، شايد سند و مدرك نداشته باشند اما حس مي كنند .

لذا از تمامي هم وطناني كه كماكان در خارج مانده و با اين جريان برخورد خواهند داشت ، تقاضا مي كنم در همه جا از آنها درخواست برنامه دولت موقتشان را بكنند و نسبت به اين موضوع از آنها سؤال نمايند تا در لابلای ساز و آواز و كنسرت اين مواضع را بي سر و صدا عوض نكنند .

یکبار هم که شده رجوی باید رسماً و کتباً و علناً بخاطر مواضع گذشته اش از خود انتقاد کند . او باید از آسمان به زمین آمده و همچون همه انسانهای خاکی واقعیت خویش را بپذیرد ، نیاید گذاشت با شعار منشور ایران فردا بی سر و صدا مواضع قبل را ماستمالي نمایند .

آری بدور از قصاص قبل از جنایت و بدور از انتقام گیری و پرخاشگری می توان به تجزیه و تحلیل دیدگاهها و عملکردهای این جریان پرداخت ، بدون اینکه لازم باشد وارد مسائل پیش پا افتاده و خرده ریز و باصطلاح صد من یک غاز شد .

اتفاقاً آنها از مطالب هجو و پرخاشگرانه نهایت استقبال را می کنند و خود، آنها را تکثیر و تبلیغ می نمایند ، برای همین در برابر شیوه متین و وزین نوید مقاومت علیرغم پخش راپورت درونی در خارج از هر گونه عکس العمل علنی در نشریه خود پرهیز کردند تا باعث کنجکاو بی خبران نشود .

**ایدئولوژی مظهر پیچیده ترین نوع استثمار انسان از انسان :**

#### **غلام همت آتم که زیر چرخ کیبود      زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است**

حال از مباحث سیاسی خارج شده و سری به مسائل فلسفی بزنیم ، مهمترین بحث فلسفه به مباحث هستی و سپس انسان و بعد تاریخ بر می گردد ، من به دو بحث اول و سوم فعلاً کاری ندارم .

ولی در مورد فلسفه انسان یک فرضیه جدیدی دارم که مایلیم با دیگران در میان بگذارم و آن تئیر همین فصل است ؛ ایدئولوژی مظهر پیچیده ترین نوع استثمار انسان از انسان .

#### **انسان سرکش و تسلیم ناپذیر :**

انسان محور جهان ، محور خلقت و محور طبیعت است ، همین انسان در طول تاریخ تمدن بشری به فکر تسخیر طبیعت و محیط بیرون از خود بوده است ، بدین منظور در وهله اول اقدام به تسخیر طبیعت کرده و سپس به تسخیر حیوانات و اهلی کردن آنها همت گمارد .

استثمار طبیعت و بهره بردن از نعمات آن به نفع پیشرفت بشر ، یک امر مشروع و ضروری بوده و هست ، از همان آغاز انسان به فکر تسخیر فضا غلبه بر ناشناخته ها ، غلبه بر بیماری ها بوده است ، ولی انسان از تسخیر سایر انسانها هم غافل نبوده است و از انسان به عنوان یک وسیله برای منافع خود بهره می گرفته است .

یک و نیم قرن پیش مارکس و انگلس به تدوین تاریخ پرداختند که در نوع خود کشف بزرگی در فلسفه تاریخ به شمار می رفت و آن کشف پدیده استثمار به عنوان جوهر تمام ستمهای بشری علیه بشر بود .



بنابر دستاوردهای آنها برده داری نوع حیوان صفتانه بهره برداری انسان از انسان است ، سپس دروان فنودالیتة فرا می رسد که استثمار شکل دیگری گرفته و از طریق بهره مالکانه اعمال می شود .

سپس نوع پیچیده تر ولی ظریف تر آن فرا می رسد و آن همراه با عصر صنعت و رشد سرمایه داری مدرن است که بهره کشی انسان از انسان به شکل بهره بردن از ارزش اضافی تولید تغییر می کند .

تا اینجا قضیه که مربوط به ۱/۵ قرن پیش است را اغلب تاریخ دانان کمابیش تأیید می کنند ، اما همان گونه که جوامع پیشرفت کرده و مناسبات اقتصادی و اجتماعی پیچیده تر می شوند ، انسانها هم پیچیده تر می شوند و برای تأمین غریزه دیرینه خود یعنی استثمار انسان از انسان به شیوه های پیچیده تری دست می یابند که این جنبه تا کنون گشوده نشده است .

من مدعی هستم که از آغاز قرن بیستم و پس از این که سرمایه داری مدرن درگیر بحرانهای حاد شد نوع پیچیده تری از استثمار انسان از انسان شکل گرفت که در زوررق علمی پیچیده شد و آن ایدئولوژی است .

مبتکر این استثمار نوین هم لنین بود ، که توانست داده های علمی مارکس و انگلس را به عقاید خود یعنی حزب نخبگان برای تصاحب قدرت سیاسی و حفظ آن ولی تحت لوای آزادی طبقه کارگر و دهقان بپوند دهد .

قبل از ورود به این موضوع لازم است مفهوم و سابقه مصرف ایدئولوژی توضیح داده شود :

### تاریخچه ایدئولوژی با ایدئولوژی اندیشی :

استعمال این واژه را می توان به اواخر قرن هیجدهم میلادی ۱۷۹۹ به یک نفر پوزیتویست بنام دستوت دوتراسی Destutt D Tracy منسوب داشت ، ایدئولوژی متشکل از دو کلمه ایده + لوژی به معنای علم ایده شناسی نامید ، در علوم معاصر لوژی پسوند علوم مختلف است همانند پسیکولوژی ( علم روانکاو ) ، سوسیولوژی ( علم جامعه شناسی ) و ..... .

در حدود سالهای ۱۸۷۰ و انقلاب کبیر فرانسه این کلمه مجدداً توسط یک جامعه شناس به کار گرفته شد ولی بعداً در قرن نوزدهم مارکس این واژه را در ایدئولوژی آلمانی به خدمت گرفت و از آن به عنوان رو بنا نام برد ، چرا که معتقد بود که این رو بنا موجب از خود بیگانگی و شیئی شدن انسانها می شود .

به نظر او در جامعه طبقه ای که وسائل تولید و ثروت را در دست دارد ایدئولوژی را نیز در اختیار دارد ، به نظر او ایدئولوژی تصور یا آگاهی دروغینی است که یک قشر یا طبقه حاکم به خاطر منافع خود از واقعیتها دارد .

بعداً فردینان دوموند ایدئولوژی را چنین تعریف کرد : نظامی از ایده ها و قضاوت های روشن و سازمان یافته که برای توصیف تبیین و یا توجیه موقعیت یک گروه یا جامعه به کار می رود و اساساً از ارزشها نشأت می گیرد و رهنمود دقیقی برای عمل این گروه یا جامعه ارائه می دهد .

برای توضیح بیشتر رجوع کنید به کتاب ایدئولوژی چیست؟ نوشته کت . بشار ، ترجمه علی اسدی ، شرکت انتشار ۱۳۷۰ .

اما جالب این است که لنین همین آگاهی دروغین و توجیه گر را برای به حرکت در آوردن طبقه کارگر تئوریزه کرد ، ولی این ایده به آگاهی دروغین قشری از روشنفکران عدالت خواه تبدیل شد که طبقه کارگر و دهقان را بهانه قرار داده بودند .

از آن پس سایر مکاتب فکری پس از قرن روشنگری برای توجیه موقعیت گروه فکری خویش به خلق ایدئولوژی دست زدند تا باعث حرکت پیروان شوند ، از آن جمله می توان از فاشیسم ، صهیونیسم ، ناسیونالیسم و سپس در قرن بیستم از پان آریسم ، و ..... نام بود . مبتکران این اندیشه ها تلاش داشته اند تا با خلق جهان بینی بر اساس یک انگیزه فکری عامل بسیج بخشی از مردم برای تحقق ایده و ارزش تولید شده خود کردند .

### **تفاوت آرمان خواهی با ایدئولوژی اندیشی :**

آرمان خواهی و اعتقاد به ارزشهایی چون عدالت و آزادی جزئی از خصوصیت انسان آگاه است و از دیر باز از زمانی که نوعی بی عدالتی در جوامع بشری شکل گرفت وجود داشته است .

احساس میهن پرستی و استقلال طلبی هم یک آگاهی واقعی و ملموس است که انسان های یک جامعه را در برابر قوم مهاجم به حرکت وادار می دارد ، ولی این احساس میهن پرستی و استقلال طلبی با ایدئولوژی ناسیونالیستی کیفی متفاوت است .

ایدئولوژی ناسیونالیستی لزوماً دشمن یا مهاجمی را در برابر خود ندارد بلکه با ایجاد نوعی آگاهی دروغی دشمنی تراشیده و در مقابل پیروان یک اندیشه قرار می دهد تا یک گروه اجتماعی بتواند به تحکیم موقعیت خود بپردازد برای همین ایدئولوژی ها دشمن تراش هستند . حرکت آحاد یک اجتماع در برابر یک دشمن خارجی و یا یک قدرت مهاجم یک حرکت درون زا و اصیل است ولی حرکتی که بر پایه تحریک احساسات و القاء آگاهی کاذب ایجاد می شود نه تنها اصالت ندارد بلکه مظهر پیچیده ترین نوع استثمار از انسان است .

وطن پرستی به صرف حرمت و شرافت یک ناسیون ( ملت ) یک امری طبیعی است ولی ناسیونالیسم به عنوان یک ایده دشمن تراش که بخواهد برتری یک قوم بر اقوام دیگر را ثابت کند و در نتیجه تمامی اقوام و ملت های دیگر را دشمن خود بگیرد کاذب و مضر است .

با همین منطق ایدئولوژی به صورت بهره کشی مغزی و مسخ کردن انسان ها برای فدا کردن داوطلبانه خود جهت منافع یک جمع خاص ، کثیف ترین نوع استثمار انسان از انسان می باشد .

از دیر باز سرکش ترین پدیده هستی انسان بوده است که انسان های دیگر به بهانه ها و محمل های متفاوت سعی در تسخیر آن داشته اند ، این انسان سرکش و پر رمز و راز هر زمان که از خود غافل شده است به تسخیر درآمده و هرگاه که مجدداً به خود آمده توانسته است به آزادی دست یابد .

اگر در آغاز عصر انقلاب صنعتی استثمار کارگران به نحو خشنی صورت می گرفت با رشد علوم و تکنولوژی و به خصوص انقلاب انفورماتیک خشونت بهره کشی از کارگران اساساً از بین رفته و این طبقه با سهم شدن در سود کارخانجات و تشکیل سندیکاها توانست از رفاه مناسب حال خود بهره جوید .

اما در دروان ما حداکثر توان استثمارگری سرمایه داران به صورت نفع بردن از دسترنج فکری و خلاقیت های مخترعین تجلی پیدا می کند ، بدین ترتیب که آنها با استفاده از تولیدات فکری صاحبان علم به سرمایه های افسانه ای می رسند و بخش کمی را به صاحبان واقعی آن می پردازند .

از اوایل قرن بیستم نوع بسیار پیچیده تری از استثمار انسان رایج شده است که نه تولیدات فکری بشر بلکه روان ، عواطف ، آرمانها و عشق انسانها را به بردگی کشیده و به نفع خود به کار می برد .

نام این استثمار ایدئولوژی است ، سود برندگان از این شیوه استثمار افراد را جراحی روانی کرده و با تلقین ایدئولوژی خاص خود از انسانها برای طی نردبان قدرت بهره می برند ، در چنین استثماري فرد محصور شده با خیال دست یافتن به اوتوپی های دست نیافتنی به میل خود وارد اتاق عمل جراحی شده و گام به گام به بردگی فکری کشیده می شود تا جایی که پس از مدتی از روح انسانی خویش غافل مانده و تبدیل به ابزار می گردد .

ایدئولوژی پیچیده ترین حربه بشری برای تسخیر روح سرکش بشر است ، ایدئولوژی تنها فرم مارکسیست \_ لنینیستی و یا مذهبی ندارد بلکه ایدئولوژی فاشیستی ، ایدئولوژی شاه الهی ، ایدئولوژی ناسیونالیسم افراط و قوم گرایی همگی اشکال مختلف تنیدن قشری گری و سطحی نگری بدور اندیشه انسانها هستند .

ایدئولوژی ها ابزار فریب و تحمیق مردم اند چرا که بدروغ وعده جامعه بی طبقه ، رفاه و عدالت مطلق را به مردم می دهند ، به همین ترتیب رهبران ایدئولوژیک برای مشروع جلوه دادن اختیارات بلامنازع خود ناگزیر باید از ایدئولوژی کمک بخواهند ، زیرا هیچ منبع دیگری برای مشروعیت خویش ندارند .

آنها آنچه را که خود خلق کرده اند برای توجیه مشروعیت خود به کار می برند ، سمبل و شاخص آن نظام ایدئولوژیک شوروی بود .

احزاب ایدئولوژیک اعم از فاشیستی ، مذهبی ، مارکسیست \_ لنینیستی ، ناسیونالیستی هر یک به نوعی با هدف قالب بندی انسان ها تشکیل شده اند ، در حالی که یک حزب واقعی آن حزبی است که انسان ها را بدور یک پلاتفرم اجتماعی اقتصادی و سپس سیاسی گرد آورد .

چنین حزبی نه نماینده سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر ، یا یک قوم علیه قوم دیگر ، یا یک قشر علیه یک قشر دیگر بلکه عامل پیوند گرایشات مختلف اجتماعی حول یک هدف و برنامه مقطعی است ، حال این مقطع یک سال طول بکشد ، ده سال طول بکشد و یا صد سال .

در چنین احزایی این انسان نیست که قربانی اهداف می شود بلکه اهداف در خدمت انسان قرار گرفته اند ، حزب رستاخیز تسریع کننده سقوط شاه بود ، چرا که او در رؤیای قالب بندی جامعه در شکل ایدئولوژیک بود .

او می خواست ایدئولوژی شاهنشاهی را به تمام جامعه تعمیم دهد ، تغییر تقویم ایرانی به تقویم شاهنشاهی ، نفي اشکال مختلف فرهنگ اسلامی مردم و مذهب ستیزی دگماتیستی گوشه های دیگری از این حرکت بود ، در این نقطه بود که ظرفیت جامعه لبریز شده و به انفجار اجتماعی انجامید .

همین تعریف که حزب را نماینده يك طبقه خاص دانستن به خودی خود خشونت را در بطن خود می پرورد ، برای تطمیع انسان و تغییر او به يك انسان خشونت گرا باید روح او را تسخیر کرد .

چگونه است که انسان های آزادیخواه و آرمان گرا در طی پروسه ای در يك تشکیلات حاضر به تن دادن به هر خشونت و جرمی علیه همزمان خود می شود ؟ آیا غیر از این است که آرمان خود را از دست داده و به يك انسان تهی از روح انسانی تبدیل شده و در واقع تبدیل به ابزاری در دست رهبران شده اند .

#### **استثمار مضاعف انسان از انسان :**

اما مسخ کننده ترین نوع ایدئولوژی ها آنهایی هستند که از حربه دین برای دادن آگاهی دروغین به انسانها استفاده می کنند ، فرقه های مذهبی در ممالک غربی و به خصوص آمریکا و اروپا که گاه اخبار وحشتناکی از مناسبات درونی و خودکشی های دسته جمعی آنان بر ملا می شود نمونه آنهاست .

این فرقه ها که اساساً رنگ و بو و ادعای مذهبی دارند هر يك مدعی نجات جهان ، نجات انسان ، رسیدن به بهشت زمینی و ..... هستند و با اسارت فکری انسانها نه تنها از مال و مثال آنها بلکه از جسم انسانهای مسخ شده به بهانه های مختلف بهره می جویند .

این بهره جویی جسمی گاه به صورت بهره وری جنسی و گاه بهره وری در اجرای عملیات انتحاری و خشونت بار ، قربانیان این فرقه ها به حدی فراوان هستند که فی المثل در فرانسه مؤسساتی تشکیل شده اند تا قربانیان این فرقه ها را که از صدمات جبران ناپذیر روحی و جسمی در رنج هستند تسکین و درمان روحی کنند .

در این رابطه کتبی از نحوه جذب بهره وری و وابسته کردن افراد به فرقه ها چاپ شده اند که مطالعه آنها برای کسانی که راهی را با جریانات ایدئولوژیک ایرانی مذهبی ، ناسیونالیستی یا کمونیستی طی کرده اند یادآور خاطرات مهیب دوران اسارت فکری آنها است .

اما خطرناکتر از همه ایدئولوژی ایست که هم به دین چنگ انداخته هم به داده های ناسیونالیستی و سوسیالیستی تمسک بسته و هم رنگ و بوی سیاسی و مبارزاتی آن هم از نوع خشونت گرا به خود گرفته است .

این نوع ایدئولوژی‌های چند بعدی بر اساس ضرورت از بن‌دی به بند دیگر پریده و آگاهی دروغین خود را هر روز به رنگی در می‌آورند تا مد روز باشد، چهره دمکراسی به خود می‌گیرند در عین حالی که در عمق توتالیتزر و استمارگر هستند.

شکله‌های تجدد نمایانه در می‌آورند اگر چه عمیقاً ضد احساسات انسانی هستند، دین‌نمایی می‌کنند اگر چه عمیقاً ضد یکتا پرستی بوده و انسان پرست هستند، اگر ایدئولوژی‌های دیگر نوعی استثمار انسان از انسان را اجرا می‌کنند، دین ایدئولوژیک شده استثمار مضاعف انسان از انسان است.

### ایدئولوژی افیون

#### روشنفکران:

سال‌های سال مارکسیست‌ها این جمله را به خورد روشنفکران می‌دادند که مذهب افیون توده‌ها است، حال می‌توان به طور قطع گفت ایدئولوژی افیون روشنفکران است، چرا که ایدئولوژی‌ها تنها حرکت‌زا نیستند، بلکه پس از دوران حرکت و شور و التهاب توجه‌گر سیستم موجود شده و نهایتاً پس از شکست توجیهات خود به اعمال زور و قهر برای تحمیل حاکمیت خود رو می‌آورند.

روشنفکر کسی است که مشعل مردم در تاریکی هاست و اگر فکر کند خروج از چالشی به معنای پایان ابدی چالش است و اگر تصور کند که با یک تحول سیاسی تمام آرمان‌هایش تحقق یافته و به اهداف ایدئولوژیک خویش رسیده است، دیگر روشنفکر نیست و همان ایدئولوژی به عنوان افیون او عمل خواهد نمود.

در دهه‌های اخیر در ایران بین روشنفکران چپ و راست و ملی و مذهبی شکاف عمیق و پر ناشدنی ایجاد شده است، که این امر نشان‌دهنده ایدئولوژی‌اندیشی همین روشنفکران است و از طرف دیگر نشانگر این واقعیت است که جامعه ما چقدر عقب است که هر یک از افراد جامعه اندیشه خود را حقیقت مطلق می‌پندارد.

باید بپذیریم که یک روشنفکر و یک جامعه سالم نیازمند گفت و شنود دوستانه است و روشنفکران باید بپذیرند که هر یک تنها جرعه‌ای از اقیانوس پر رمز و راز حقیقت را نوشیده‌اند.

از این جهت می‌توان هم مارکسیسم و هم دین ایدئولوژیک شده را نوعی جریان ضد روشنفکری نامید، چرا که اساساً هر دستگاه ایدئولوژیک بدلیل اینکه خود را حامل و تبلور حقیقت مطلق و نهایی می‌پندارد ضد روشنفکری است.

دستگاه و اندیشه ایدئولوژیک آنان را به ساده‌نگری، قالبی‌اندیشی و قشری‌گری سوق می‌دهد که با خصوصیت روشنفکری تضادی آشتی‌ناپذیر دارد، وجود جزمیات در امور اجتماعی بزرگترین دشمن روشنفکر است و هنگامیکه روشنفکر اعم از دیندار و غیر دیندار مروج این جزمیات شد امکان برقراری گفت و شنود یا به قول اروپایی‌ها دیالوگ را که از ضروریات جامعه انسانی است از دست می‌دهد.

غير ممکن است که بتوان بين روشنفکران توافق صد در صد ایجاد کرد چون جامعه هر روز در حالت تغییر و پیچیده شدن است ، جامعه ای که قصد داشته باشد از وجود روشنفکران نهایت استفاده را ببرد باید میان آنها دیالوگی دائمی برقرار کند و مهمترین شرط ایجاد این دیالوگ برخورداری از روحیه تحمل و احترام به عقاید دیگران است .

این روحیه تحمل گرایی با دستگاه خشک و بسته ایدئولوژیک که تمامی مسائل بغرنج را با پاسخ های ساده جواب می دهد در تناقض است ، یکی از ساده ترین شیوه های ایجاد فضای دیالوگ سالم ، ترویج رسانه ها و نشریات بدون وابستگی گروهی است .

### انسانهای يك موجي :

آیا شنیده بودید که در شوروی سابق در هر خانه ای که می ساختند به خصوص در جمهوری های مسلمان آن ، يك رادیو نیز در آن نصب می کردند که فقط يك موج داشت و مردم جز به رادیوی دولتی به هیچ رادیوی دیگری نمی توانستند گوش کنند ؟ ( جنگ های قفقاز از تزار تا چینی ، نوشته Partick Karam ، فرانسه ۱۹۹۵ ) آیا می توان باور کرد که در پایان قرن بیستم بدین گونه انسان ها به صورت ابزار در آیند ؟

نمونه ایرانی انسانهای يك موجي در شرایط حاضر اعضاء مجاهدین هستند که با آنچه از فرستنده تك موجي دریافت می کنند تمام جهان و هستی را تعریف و تبیین می نمایند ، خروج از این جهان بسته و يك موجي از متولد شدن اولیه مشکل تر است .

اگر تولد اولیه يك زایش فیزیکی طبیعی بود در این زایش فکری می بایست تمامی قوای فکری و اراده انسانی به کار گرفته می شد تا به نتیجه برسد ، این حقیر علیرغم تسلیم نشدن به آن فرستنده تك موجي حتی در درون تشکیلات چند سال طول کشید تا از گیرنده فرسوده تك موجي به دنیای پر امواج ماهواره و اینترنت وارد شوم .

حال تصور کنید تسلیم شدگان و بدتر از همه آنهايي که خوش رقصی هم می کردند در قعر چه سیاه چال اندیشه ای گرفتار هستند .

مطلق گرایی ، سیر گریز ناپذیر از ایده آلیسم به توتالیتاریسم :

همان طور که بیان شد ایدئولوژی در معنای عمل ایده شناسی است یعنی همه چیز در اندیشه است و به نحوی برای تطابق واقعیات با ایده های خود در تلاش است ، می گویند وقتی که تحلیل های یکی از فلاسفه با واقعیت تطبیق نمی کرد می گفت : وای به حال واقعیت حال هر کس به خیال اندیشان بگوید که آن همه مطلق گوئی و مطلق نگاری با واقعیات زندگی بشر و هستی مطابقت نمی کند ، همان جمله را تکرار می کنند و به قول مولانا:

**آنها که بگفتند که ما کامل و فردیم سرگشته و سودایی و رسوای جهان کرد**

با فرو پاشی بلوک شرق واقعیت ادعاهای جامعه سوسیالیستی ، به عنوان مرحله گذار به جامعه بی طبقه کمونیستی مشخص شد و بر همگان عیان گردید آن کس که وعده بهشت روی زمین ، وعده رفاه و عدالت مطلق و وعده جامعه بی طبقه با هر پسوند و پیشوندی را می دهد يك شیاد است .

دروغگوترین رهبران کسانی هستند که وعده آب بهشت را می دهند و جمعی را به یک سراب دهشتناک هدایت می کنند .

چگونه می توان باور کرد که یک فرد ، یک سازمان ، یک حزب ادعای رسیدن به حقیقت مطلق را بکند ؟ چگونه انسانهای سطحی نگر می توانند به آن آزادی مطلق ! رویایی که چنین عناصر و تشکلاتی وعده می دهند اطمینان داشته باشند ؟ مدعی امروزی این نگرش مطلق گرایانه در خارج از کشور مجاهدین هستند آنها ایدئولوژی خود را با نامهایی چون ایدئولوژی مجاهدین ایدئولوژی اسلام انقلابی و ایدئولوژی توحیدی مزین کرده اند ، ولی چرا مجاهدین بجای دین اسلام همواره سخن از ایدئولوژی اسلام می کنند ؟

دلیلش این است که دین امر پر رمز و راز است که هم مدارا دارد و هم خصومت ، هم صلح دارد و هم جنگ ، هم صفا و صمیمیت دارد هم کینه ، ولی اگر قرار باشد از خصوصیات بالا فقط قسمت دوم یعنی فقط جنگ ، کینه ، خصومت و .... را از دین جدا کرد و مابقی را مطرود و بلا استفاده دانست آنجا بالاجبار باید بر آن پدیده نام دیگری نهاد . دیگر آن نه دین بلکه ظاهری دست چین شده از دین و به عبارتی آگاهی دورغین از دین است ، نمی توان همه دین ورزان و معتقدان به دین را تنها به تبعیت از یک بعد اسلام واداشت . در دین اسلام هم سکوت ۲۲ ساله علی ( ع ) هست و هم جنگ ۴ ساله ، هم مصالحه حسن ( ع ) هست و هم شورش حسین ( ع ) .

ولی اگر فقط از دین جنگ امام علی و قیام امام حسین را بر جسته کنیم و ابعاد دیگر را نادیده انگاریم و یا به تغییر خود بر همه آنها رنگ خون و خونریزی بزنیم این یک بعدی کردن و در واقع یک بعدی دیدن دین است و حتماً هم باید نامش را ایدئولوژی گذاشت و حتماً هم باید آن را با پسوند انقلابی آراست و در آن حالت است که خون و خونریزی مشروعیت پیدا می کنند .

در سازمانی که ادعای مبارزه مکتبی می کند ۱۵ سال از آموزش متون سیاسی و متون مذهبی خبری نیست ، فقط صحبت از اسلام است ولی هیچ کس حتی در سال هم چند سطر قرآن نمی خواند .

اصلاً نماز خواندن هم به آرامی رو به فراموشی می رود ، حتی مسئولین بالا هم اغلب نماز نمی خوانند ، نماز جماعت که جای خود دارد و با هزار زور و فشار و تهدید و بازخواست افراد را به نماز جماعت می فرستادند که به ریشه های این بی تفاوتی و پوچیگری در صفحات بعد پرداخته خواهد شد .

اخیراً هم برگزاری مراسم سینه زنی در قرارگاه نه به عنوان یک کار فکری بلکه به صورت یک پوشش استفاده از عواطف مذهبی است .

برای مجاهدین ایجاد حرکت در جامعه در بارز کردن جنبه های خشن و نفرت فروش قرآن و اسلام مطرح بوده و به همین دلیل همه چیز را در حسین پروری کاذب خلاصه کرده و در تمام اعمال و حرکت هایشان سعی می کنند خود را با او متشابه سازند .

عاشوراي مجاهدين ، عمليات عاشورا گونه و ..... ولي آنجا كه حسين به همراهان مي گويد هر كس آزاد است با من بيايد و يا برود حتي شب چراغ ها را خاموش مي كند كه هر كس ماييل نيست راه خويش گيرد ، اين جنبه از عملکرد حسين ( ع ) قابل الگو برداري نيست و هر كس كه تصميم گرفت برود در مقابل جمع بايد محاكمه شده و در صورت ضرورت زير مشت و لگد قرار گرفته و با مارك كوفي ، خائن ، مزدور رژيم و ..... مزين شود .

لازم است در اينجا مضمون آخرين گفتگوي تلفني خود را با مسعود رجوي قبل از خروج از عراق به عنوان يك سند به اطلاع همه برسانم ، در كتابي نوشتم كه هنگام انتظار چندين ماهه براي خروج از عراق و مناسبات مجاهدين در يك نامه بسيار طولاني با شديدترين لحن ممكن انتقاداتم را براي شخص مسعود رجوي نوشتم و پاسخ نيز گرفتم . ( به خاطر تاريخ نه به خاطر رجوي ، صفحه ۴۵ )

ماجرای از این قرار بود که شبی مرا به قسمت پرسنلی قرارگاه بردند و تلفنی را به دستم دادند ، آن سوي خط مسعود رجوي بود که مي خواست پاسخ اعتراضات مرا بدهد ، در حين صحبت مجدداً به آزار كساني كه خواستار خروج از مناسبات او شده اند اعتراض كردم و او صريحاً گفت :

اگر این کار را نکنیم کسی اینجا نمی ماند و سپس آن را توجیه ایدئولوژیک نموده و گفت : ما كه نمي توانيم كسي را به زور نگاه داريم ، تنها ابزار ما بستن حصارهاي ایدئولوژيك مان است تا مانع خروج افراد شويم .

بدین ترتیب ابزار بکارگیری يك ایدئولوژی نیز مشخص شد و آنچه در فصل قبل در مورد تعمیم ایدئولوژی مجاهدين به جامعه آوردم ابزارش مشخص شد .

### **مطلق نگرى مظهر عنصر محوري هر ایدئولوژی :**

همان گونه كه براي بازنگري ماهيت دیدگاه هاي سياسي استراتژيك آنها به كتب منتشر شده خودشان مراجعه كردم براي بازنگري ماهيت ایدئولوژيك و تشریح انگیزه هاي پشت پرده شكلك هاي چندین ساله آنها تحت عنوان انقلاب ایدئولوژيك به عنوان شیوه اي مقایسه اي به كتاب تحليل آموزشي بيانيه اپورتونیستهای چپ نما چاپ سال ۱۳۵۸ مراجعه مي كنم كه همان گونه كه قبلاً نوشتم به احتمال قوي توسط مسعود رجوي نگاشته شده است .

اگر چه این جریان این کتاب را همچون تمام كتب منتشره در آن سالها جمع آوري کرده ولي هیچگاه رسماً محتوای آنها را پس نگرفته است ، این جریان در نوك پيكان تكامل قرار دارد كه در عالم رؤيا براي عناصر آرمانگرا ولي سطحي جاذبه دارد و گاه آرمانهاي اصیل را با این شبه آرمان و رؤیایی اشتباه مي گیرند .

با قرار دادن خود در نوك پيكان تكامل این جریان و به خصوص رهبر آن مدعي حرکت پر شتاب براي دستیابی به جامعه بي طبقه توحیدی است ، ایشان در تعریف خود از جامعه بي طبقه توحیدی چنین بیان مي كنند :



ما شیعیان جامعه بی طبقه توحیدی و عاری از استثمار و طبقات استثمارگر را از جامعه واحد آینده بشری که از یک هزار و چهار صد سال پیش در رابطه با دوازدهمین پیشوایمان به ما وعده داده شده ملهم گشته ایم .

ضمناً اگر ..... به مراجع شیعی ( کافی ، کلینی و ..... ) مراجعه کنید ..... در خواهید یافت که مشخصات آن جامعه واحده با توضیحات زیرین مشخص می گردد و نه با مؤمنین و قدیسین پاک نهاد ..... .

برخی از مهتر عمران و آبادی تمام زمین به نحوی که هیچ نقطه ناخرم باقی نمانده باشد ، بین مشخصات جامعه توحیدی آینده :

۱. به نشانه اوج ترقی تکنولوژیک که به قول حضرت علی(ع) در صفحه ۲۵ نهج البلاغه زمین تمام گنج ها و کلیدهایش را تسلیم می کند و در دسترس انسان می گذارد .
۲. حداکثر و حد مطلق بهره گیری از مواهب زمین به معنی سازگاری و یگانگی انسان و طبیعت که ملازم با تسخیر تمام طبیعت بوسیله انسان است .
۳. نفي مطلق هر گونه ستم و ظلم و گروه بندي هاي اجتماعي .
۴. نفي جنگ
۵. منتفي شدن هر گونه جنایت و فساد
۶. منتفي شدن تمام کینه ها و عقده هاي بشري
۷. حکومت جهاني واحد

برای این که فکر نکنید این مشخصات باز هم از ابداعات مجاهدین است متذکر می شویم که هر نویسنده مذهبی غیر مجاهد نیز از این مشخصات علیرغم هر گرایش فکری که دارد مطلع است .

برای نمونه به صفحه ۵۹ کتاب قیام مهدی مراجعه کنید ، کتاب تحلیل آموزشی بیانیه اپوزتونیستها چپ نما ، تهران بهار ۱۳۵۸ صفحه ۱۲۰ ، تأکید زیر کلمات از متن اصلی است .

اگر چه رسیدن به اهداف فوق الذکر ایده آل است ولی قطع مسلم این است که تحقق آنها در يك جامعه توتالیتر و یا توسط اندیشه هاي توتالیتر غير ممكن است .

و آنچه که مجاهدین آنهم به استناد به متون دیگر و حضرت مهدی موعود تلاش در اثباتش دارند بیش از آن که به اثبات يك حقیقت مربوط باشد تلاش مضحکانه برای ربودن گوی سبقت در تخیل پروری و روشنفکر فریبی از همه می باشد .

مضافاً اگر خواهان تحقق عمران و آبادی تمام زمین باشیم اگر واقعاً خواهان نفي هر گونه ظلم و ستم و گروه بندي اجتماعي هستیم ، اگر خواهان نفي جنگ مي باشیم ، اگر خواهان

منتقې شدن تمام كينه ها و عقده هاي بشري هستيم آنها در فرمولهاي خيال پردازانه ايدنولوژيك گرفتار ظلم و ستم و جنگ و كينه و عقده شدند .

### تغيير ايدنولوژي به مثابه پيچيده ترين جراحي رواني :

در سال ۱۳۵۴ با تعجب و بهت و حيرت فراوان كتابي با جلد قرمز رنگ به دست مبارزين سياسي و به خصوص مبارزان مذهبي رسيد تحت عنوان بيانيه تغيير مواضع ايدنولوژيك سازمان مجاهدين خلق ايران ، كسي نمي دانست چه خبر است ، اگر چه از لابلای برخي شايعات و اخبار جسته و گريخته خبر ماركسيست شدن تنها گروه چريكي مسلمان را شنیده بودند ولي آن را بیشتر به تبليغات ساواك مرتبط مي دانستند .

ولي با رسيدن آن كتاب تمام ابهامات رفع شد و معلوم شد كه عده اي تغيير ايدنولوژي داده و بر سر اين اقدام خود چند نفر از اعضاء مسلمان را نيز تحت عنوان خائن شماره يك خائن شماره ۲ و ..... كشته اند .

ده سال بعد خبري از پاریس پخش شد كه در سازمان مجاهدين انقلاب ايدنولوژيكي صورت گرفته است و مسعود رجوي با مريم عضدانلو از دواج کرده است ، و آن را جهش بزرگ به سوي رهايي زن اعلام نموده است .

من به محتوای ادعای و چرایی از دواج آنها مطلقاً كاري ندارم ، بلکه قصدم مقایسه تغيير مواضع ايدنولوژيك با انقلاب ايدنولوژيك و ضرورت چنين اقداماتي است ، ده سال پيش انبوهي بحث حول اين موضوع در گرفت و انبوهي تجزيه و تحليل پيرامون آن انتشار يافت .

حال با فاصله گرفتن از آن فضاي هياهو مي توان به كالبد شكافي اين پديده پرداخت و فارغ از انتقام گيري و كينه توزي به تجزيه و تحليل آنچه كه ادعا شد و آنچه كه بود ، نشست . اگر به برخي گفته ها و نوشته ها استناد مي كنم فقط براي اثبات يك فرضيه است :

جوهر هسته اصلي و علت العلل آنچه ايدنولوژيك نامگذاري شد حفظ تشكيلات مجاهدين از فرو پاشي بود و هر آنچه پيرامون آن گفته و نوشته شد اعم از معرفي رهبري و رهايي زن و ..... سس و روکش تزئيني آن بوده و هست .

دو نقل از مسعود رجوي گويای اين واقعيت است كه او دقيقاً آگاهانه تمام اين بلا را بر سر كساني كه به او اعتماد کرده بودند آورده است .

تغيير و جراحي ايدنولوژيك در شمار پيچيده ترين تغييرات و جراحي هاي رواني است ، جراحي ..... ايدنولوژيك ..... متضمن تعويض قلب و مغز اعتقادي انسان است ، ( كتاب

تحليل آموزشي بيانيه اپورتونيستيهاي چپ نما ، صفحه ۱۸۴ \_ ۱۸۵ )

برايمن روشن بود كه ..... اگر بخواهيم با همان موتورهاي زمان شاه دستگاہ را پيش ببريم ..... اگر تك تك مجاهدين ..... با موتورهاي محرك ايدنولوژيكي قدرتمند تجهيز نشوند

از رده خارج خواهيم شد ، ( نشریه مجاهد ، شماره ۳۱۲ ، ۲۵ مرداد ۷۲ )

در خانه اگر کس است يك حرف بس است ، فكر مي كنم اين نقل قولها به خودي خود فرضيه من را ثابت مي كنند ، ولي براي تشریح عمیق تر و مستدل تر آن ابعاد مختلف این مسئله و به خصوص آنچه را که خود مسعود رجوي پیچیده ترین جراحی رواني نام گذارده است ، تأثیرات سوء و جبران ناپذیر آن را بر روح و روان هزاران مبارز تا آنجایی که اطلاعات و مدارك در دسترس من اجازه مي دهد توضیح مي دهم .

### فرسوده شدن ایدئولوژی ها :

در مقابل اعضاء و هواداران مجاهدین تنها يك سؤال قرار دهید و درخواست كنید که در يك جمله توضیح دهند انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین یعنی چه ؟ مطمئن باشید با گذشتن بیش از ۱۲ سال از علم شدن این مار از قوطي مارگيري آفای رجوي هیچکس جواب روشني از آن ارائه نمی دهد .

من تا به حال این سؤال ساده را در مقابل دهها نفر قرار داده ام و حتي يك جواب مشابه دریافت نکرده ام و يك نفر نتوانسته است پاسخ درست به آن بدهد ، هر کس از میان انبوه پشتك و وارو زدن هاي مسعود رجوي و عروسك او جملات مبهمي را برداشت کرده بدون این که بداند کل داستان چیست .

همه چیز از سي خرداد ۶۰ و شکست جنگ چریکی شروع شد که آن همه روي سرنگوني چند ماهه سرمایه گذاري شده بود ، تنها جایی که مسعود رجوي در تاریخ مجاهدین از خودش انتقاد کرد در جمع بندي منتشره در سال ۶۱ بود .

از آن پس مورد انتقادات دیگری بود که نمی توانست هر از گاهی به انتقاد از خود بپردازد چون در ادامه مي بایست جاي خود را به دیگران مي داد ، او در ادعای خدایی حاضر به تن دادن به هیچ عنصري زميني نیست .

از اواخر سال ۶۲ ریزش نیرو به خصوص از میان کادرهایی که از داخل کشور آمده بوده و با واقعیات و توانایی سازمان آشنایی بیشتری داشته و بطالت بسیاری از ادعاها را تشخیص مي دادند ، شروع شد .

يك ادعای همیشگی رجوي این بود که بر خلاف سایر جریانات سیاسی آن قدر وحدت ایدئولوژیک \_ تشکیلاتي این سازمان قوي است که امکان انشعاب ندارد ، ولي در اواسط سال ۶۳ یکی از اعضاء سازمان ( یعقوبی ) دست به اعتراض زده و خواهان تشکیل کنگره سازمانی برای رسیدگی به خطاها و انحرافات مسعود رجوي شد .

مشکلی که او طرح مي کرد خاص وي نبود ولي بقیه و به خصوص عناصر رده بالا سکوت کرده و یا به آرامی کنار کشیده بودند ، رجوي از آن پس خطر فرو پاشی سازمانی را که به قول خودش سنگ سنگ بنایش را از سال ۱۳۵۴ چیده بود احساس کرد .

ایدئولوژی ضد استعماري و در بطن خود ضد غربي و ضد مدرنیسم او در برابر واقعیات مدرنیسم و غرب قرار گرفته و رنگ باخته بود از يك طرف نمی توانست شعارهای شدداد و

غلاظ ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی را به زبان آورد و از طرف دیگر مجبور بود در مسیر از دست دادن پایگاه اجتماعی و مردمی هر چه بیشتر برای نزدیکی به کشوری که اساس ایدئولوژی اش را برای مبارزه با آن ریخته بود نزدیک شده و به آن دخیل ببندد . این تناقض نیز علاوه بر وعده های کودک فریب سرنگونی سریع و بزرگ نمایی ها و به سنگ خوردن خط جنگ چریکی از سال ۱۳۶۲ اساس موجودیت تشکیلات را به زیر سؤال برده بود .

پس از خروج کادرهایی از داخل ، لو رفتن بسیاری از عناصر مخفی شده از طریق تلفن و شکست خط اعزام چریک از عراق به داخل کشور در اواسط سال ۱۳۶۳ بن بست مرگباری بر سازمان حاکم شده و مضافاً بر همه اینها خط خشونت گرایی پس از سال ۵۷ به زیر علامت سؤال رفته بود و همه انتقادات هم به يك سو نشانه می رفت شخص او .

اگر فرد پر توان تر و مصمم تری از یعقوبی علم مخالفت را آن هم با حسابگری بیشتری در درون تشکیلات بلند می کرد چه شد ؟ آیا سرنوشت این تشکیلات چه می شد ؟ آیا سرنوشت این تشکیلات بهتر از فدائیان می شد ؟

يك رهبر سیاسی به خصوص رهبر يك سازمان ایدئولوژیک مشروعیت خود را از کمیت حامیان خود به دست می آورد و گرنه خود به تنهایی همچون سران اپوزیسیون بوده و کاری از او ساخته نیست .

هم اکنون پس از ۱۵ سال می بینیم که این جریان برای امورات جاری بیرونی خود در کشورهای مختلف و به خصوص در امر ترجمه متکی به عناصری است که قبلاً در غرب دانشجوی بوده و زبان و فرهنگ آن کشورها را می شناسند و گرنه اعضاء از ایران فرار کرده و باقیمانده در تشکیلات هنوز پس از ۱۵ سال از حل ابتدایی ترین امورات رایج خود عاجز هستند و اساساً برای خارج شدن از تشکیلات امکان تماس فعال آنها با جوامع غرب را قطع کرده اند .

اگر منصفانه و از موضع منافع شخصی و فردی مسعود رجوی قضاوت کنیم من به او حق می دهم که به هر شیوه ای متوسل شود تا آنچه را که خودش ساخته و پرداخته بود را پا بر جا نگه دارد .

اگر در عالم مقایسه تشکیلات را با يك کارخانه مقایسه کنیم او کارمند این کارخانه نبود بلکه صاحب آن بود ، اگر صاحب کارخانه ای ترك رطوبت و یا فروریزی کارخانه اش را مشاهده کند سعی می کند راه چاره ای بیابد .

مهندس صدا می کند ، لوله کش خبر می کند و بالاخره چوب بستنی به زیر سقف می گذارد ، حال اگر ببیند که کالایش خریدار نداشته و سکه اش همچون سکه اصحاب کهف از رواج افتاده و از طرف دیگر بنای کارخانه را هم در حال ریزش می بیند چه باید بکند ؟

برای مسائل اقتصادی و فیزیکی هر کس پاسخ را می تواند بدهد، مهندس یا آرشیتکسی که يك کارخانه را ساخته می داند که چه کرده و از کجا يك ترك می تواند باعث ریزش سقف و خرابی تمام بنا شود .

و لذا قبل از این که تمام بنا بر سر خودش خراب شود پیش دستی کرده خط تولید را متوقف کرده ، خودش بنا را خراب کرده و بنای محکم تری می سازد که متناسب با تکنولوژی عصر خود و طبعاً با ظاهر زیباتر موجه تر باشد .

دستگاه ها را نیز تعویض می کند و موتورهای محرك ایدئولوژیکی قدرتمند تولید می نماید، لیکن از همان آغاز روی پیشانی همین موتورها نوشته شده که روزی فرسوده شده و از دور خارج خواهد شد و بنا هم روزی فرو خواهد ریخت ، ولی برای ساختن هر بنا دو وسیله نیاز است :

## ۱. سرمایه

## ۲. نقشه و تکنیک زمان که محکم تر از تکنیک قبلی باشد .

### مطالعات محرمانه روی فرقه های مذهبی در غرب :

در این رابطه در شهریور ۶۳ مسعود رجوی ابتدائاً نمایش محاکمه گونه یعقوبی را برای زهر چشم گرفتن از منتقدین بر پا ساخت تا بگوید که کسی غیر از من در این سازمان برای رهبری مشروعیت ندارد که البته نتیجه معکوس بود و عده ای تشکیلات را به عنوان اعتراض به آن برخوردها ترک کردند .

و سپس مهندس به طراحی مجدد کل بنا پرداخت و به عنوان بهره وری از تکنیک عصر به عناصر مورد اعتماد در بخش اطلاعات انجمنهای دانشجویی ابلاغ کرد که اسناد و مدارک مربوط به نحوه کار و فعالیت فرقه های مذهبی در ممالک غربی را جمع آوری کرده و ترجمه کنند .

و بهانه این بود که برخی فعالیتهای سیاسی توسط این فرقه ها انجام می شود که لازم است سازمان ارزیابی دقیقی از آنها داشته باشد !! روشن است که چون محیط فعالیت در غرب است پس باید نحوه کار فرقه های مذهبی غرب که بر پایه خصوصیات روانشناسانه و جامعه شناسانه این ممالک شکل گرفته بودند الگو قرار می گرفت .

ولی مشکل دوم سرمایه بود که آن نیز از دو کانال حل گردید : یکی مبالغ دریافتی شوروی ، تحت عنوان کمک دریافتی از سازمان آزادیبخش فلسطین ( که در فصول بعد مفصلاً به آن خواهیم پرداخت ) و دیگری مصادره ۲۰ میلیون دلار از دفتر نمایندگی رژیم در سازمان ملل متحد بود که رجایی خراسانی مسئولیت آن را به عهده داشت .

این مصادره به بهانه فروش سلاح و تجهیزات جنگی آمریکایی صورت گرفت ولی از بالا جرعه وصلی داشت که هنوز بر نگارنده ناشناخته است ، این مصادره در دی ماه ۶۳ انجام گرفت ولی خبر آن را ۱/۵ سال بعد موقع خرید اسلحه از فرانسه اعلام نمود .

۷ سال بعد صادق خلخالی نماینده قم در مجلس خواهان تحقیق در مورد مفقود شدن ۲۰ میلیون دلاری شد که در زمانی که رجایی خراسانی در آمریکا اقامت داشت ..... در اختیار وی بود .

وی اظهار داشت : می گویند آقای عباس میناچی این مبلغ را گرفته ..... ۲۰ میلیون دلار شوخی نیست ، مجلس باید در این زمینه تحقیق کند ..... بنده نسبت به اختلاس به کسی نمی زنم و تنها گفته ام این اتهامی که به ایشان نسبت داده می شود باید روشن شود . ( جمهوری اسلامی ، ۱۶ آبان ۱۳۷۰ )

ولی رژیم به دلیل ماهیت فعالیت رجایی خراسانی یعنی تلاش در خرید تجهیزات جنگی از آمریکا هیچگاه روی آن صحبت نکرد ، لازم به ذکر است که در جلسات عمومی سه روز نوز ۶۸ در قراگاه اشرف در عراق مسعود رجوی ، عباس میناچی را به حضار معرفی کرد و لذا در آینده نمی توانند مدعی شوند که مطلب فوق اطلاعات سری بوده است .  
ظاهراً وزارت امور خارجه آمریکا اطلاعاتی در این مورد دارد که در گزارش سال ۷۳ به کنگره این بخش را محرمانه اعلام کرد ، چرا ؟ هنوز مشخص نیست .

تمام موجودی مالی سازمان مخفی و کاملاً محرمانه است و جز شخص مسعود رجوی و یکی دو نفر از افراد بسیار مطمئن که در هیچ انقلاب ایدئولوژیکی ای تغییر موضع نمی دهند کسی خبر ندارد که کجا می آید ، چقدر است ، کجا سرمایه گذاری و پس انداز شده و با آن چه می کنند .

پس از دریافت آن مبالغ دیگر خط فعالیت مالی انجمنهای هوادار خارج کمرنگ شد و اعضای که قبول می کردند به عراق فرستاده شدند بدین ترتیب سعی می شد کمبود نیرو و بهتر است بگویم جایگزین ریزش موتورهای زمان شاه با عناصر دانشجویی خارج که کمتر در معرض انحرافات بوده اند پر می شد .

به هر حال این موضوعاتی پیش پا افتاده است و ربطی به مطالب حاضر ندارد ولی منظور من این است با این پولها قدرت در دست يك نفر متمرکز شد و توان مانور تشکیلاتی و طبعاً خراب کردن بنای قبلی و ساختن بنای نو و توان تغییر خط تولید و تولید موتورهای محرك ایدئولوژیکی قدرتمند فراهم شد .

### رهایی زن تابلوی کارخانه جدید :

مرحله آخر اجرای نقشه ساختن کارخانه جدید بود ، به طوری که اشتباهات تقی شهرام ( طرح کودتای درونی سال ۵۴ ) تکرار نشود و بجای اعتراض درونی به تجلیل و ستایش بنشینند .

این که در بیرون چه بگویند اصلاً مهم نیست و چه بسا مثبت هم هست ، مهم حفظ تشکیلات است که سرمایه اصلی مسعود رجوی است و بدون آن قدرت هیچ کاری را ندارد ، حتی آن پولها هم به دردش نمی خورد .

آنچه او می خواهد تصاحب قدرت سیاسی سرقت شده ! است ، وی بعداً در سخنرانی های همیشه تکراری خود در قرارگاه می گفت : کاش آقای خمینی چند میلیارد دلار پول بر می گرفت و دست از سر این ملت بر می داشت .

و یا در مورد جریانات سیاسی دیگر اپوزیسیون می گفت : ما حاضریم یک پولی به آنها بدهیم که دکانشان را تعطیل کنند و بروند دنبال خوشگذرانی در غرب .

برای ارائه ایدئولوژی جدید که در واقع تغییر ایدئولوژی مناسب زمان شاه به ایدئولوژی مناسب زمان فعلی بود می بایست توجه اجتماعی مناسب آن را هم داشت و علم کردن بحث رهایی زن این روکش و تابلوی بیرونی بود .

سناریوی مسعود رجوی بسیار پیچیده و حساب شده تنظیم شده و پیش رفت که به نظر من جز خودش کسی آخر داستان را نمی دانست ، انتخاب مریم عضدانلو هم اتفاقی نبود چرا که او در جلسات مربوط به یعقوبی تنها زنی بود که به خاطر اهانت به مسعود و در حال دفاع از او به گریه افتاد .

مسعود او را آنجا کشف کرد و چند ماه بعد در جلسه جمع بندی سال سوم مقاومت به عنوان هم ردیف معرفی کرد ، بهانه نیز این بود که او بالاترین خواهر سازمان است اما این یک دروغ آشکار بود ، چرا که بالاترین خواهر نه مریم عضدانلو بلکه ناهید جلیل زاده همسر سابق سعادت بود .

وی به عنوان اعتراض به این تصمیم و شاید فهمیدن جنبه هایی از واقعیت پشت پرده کناره گرفت و ۱۱ سال است از او خبری نیست ، امیدوارم اگر او هنوز در قید حیات است به مسئولیت خود در مقابل نسل آینده ایران عمل نموده و حقایق را بیان کند .

به راستی تغییر و جراحی ایدئولوژیک در شمار پیچیده ترین تغییرات و جراحی های روانی است و اولین جراحی روی مریم انجام شد ، آنجا که او می گفت : برای تصمیم به ازدواج با مسعود من روزی صد بار می مردم و زنده می شدم .

و تنها کسی که انقلاب ایدئولوژیک نکرد خود مسعود رجوی بود ، جالب است که به بهانه این حرکت به سراغ تمام افراد جدا شده رفته و همه را مجدداً به فعالیت فراخواندند که سعید شاهسوندی یکی از آنها بود که سر دوشی مرکزیت هم به وی اعطا شد ، از آن پس ارزش و تلاش اصلی برای به دست آوردن رده بالاتر بود .

متأسفانه کسانی که آن موقع در دفتر سیاسی و کمیته مرکزی بوده و اینک کنار کشیده اند با سکوت خود بسیاری از حقایق را مخفی نگاه داشته اند ، که یکی از این حقایق مربوط به علی زرکش است .

تصور عمومی این است که او اولین کسی بود که به ضرب رفت ، ظاهراً او نخواست جراحی مورد نظر مسعود را بپذیرد و در پی او عده ای دیگر سر به ناسازگاری بلند کردند و فهمیدند که داستان اساساً مسئله رهایی زن نیست .

ایدئولوژی منبع مشروعیت توتالیترها :

روشن است برای این که از فرو پاشی يك تشکیلات جلوگیری شود همه چیز باید به شخص رهبر وصل شده و به او ختم گردد .

اما بر خلاف کارخانه های رایج موتور سازی ، موتورهای محرك ایدئولوژیکی قدرتمند با قطعات فلزی ساخته نمی شود بلکه باید جراحی کرد ، اینجا بود که ضرورت نشست های ایدئولوژیکی مطرح شده و همه می بایست خود را مطلقاً نفي کرده و مجدداً متولد شوند .

نبوغی هدر شونده و کارنامه ای تباه کننده :

در میان ادعاهایی که در این کتاب کرده ام يك مورد دیگر می خواهم اضافه کنم و آن این که مسعود رجوی يك نابغه است و در این گفته خود هیچ تردیدی ندارم ، واقعاً اگر در ایران دهها نفر مثل او باشند و به جای جاه طلبی سیاسی و اشتباهی قدرت حاضر باشند در توسعه شرکت کنند ، ایران تبدیل به ژاپن دوم می شود ولي حیف که این نبوغ در يك مسیر جاه طلبی فردی به هدر می رود .

ماهی از سر گنده گردد ني ز دم :

اخيراً کتاب تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ نما را می خواندم که تکرار تاریخ را به خوبی مشاهده کردم ، به تمامی روانشناسان و جامعه شناسان توصیه می کنم که اگر می خواهند تا حدی بفهمند چرا تغییر و جراحی ایدئولوژیکی در شمار پیچیده ترین تغییرات و جراحی های روانی است و چرا جراحی ..... ایدئولوژیکی ..... متضمن تعویض قلب و مغز اعتقادی انسان است ، کتاب تحلیل آموزش بیانیه اپورتونیستهای چپ نما را صفحات ۱۸۴ \_ ۱۸۵ را مطالعه نماید .

این کتاب يك سند علمی و مستند است که معتقدم غنی ترین کاری است که مسعود رجوی در تمام عمر فعالیت سیاسی خود انجام داده است ، ولي همانند سایر نوشته هایش فکر نمی کرد روزی که امروز باشد همین کتاب وبال گردنش و سند محکومیت خودش شود .

این کتاب عیان ترین سند در مورد آن چیزی است که خود ده سال بعد ولي به مراتب پیچیده تر از سال ۵۴ انجام داد ، کسی که بتواند با موشکافی ، ریزبینی ، دقت ، ظرافت گام به گام مراحل و نحوه کار و پیشبرد يك جراحی پیچیده روانی و تعویض قلب و مغز اعتقادی انسان را به رشته تحریر در آورد ، مطمئناً دهها برابر آنچه می نویسد قدرت انجامش را دارد .

به نظر من يك جراحی روانی از اولین جراحی قلب که دکتر برنارد انجام داد بسیار پیچیده تر است ، القاء ایدئولوژیکی به يك فرد کار مشکلی نیست ، به خصوص اگر فرد مربوطه جوان و بی تجربه باشد می توان با مقداری مطالعه و بحث و اقتناع يك آگاهی دورغین به او تزریق کرد .

ولي گرفتن يك آگاهی دورغین و جایگزین کردن آن با يك آگاهی دروغین بسیار بزرگتر واقعاً يك شاهکار و بهتر است بگویم يك رجوی کار است ، شاه در سال ۵۵ سعی کرد ایدئولوژی شاهنشاهی را از طریق حزب رستاخیز القاء کند که جامعه شورید .



نبوغ آقای رجوي در این زمینه باید در تاریخ درس روانشناسي ثبت شده و مورد مطالعه قرار بگیرد ، کتاب فوق الذکر با استناد به گزارشها ، مشاهدات و تجربیات کسانی که در جریان تغییر ایدئولوژیک ۵۳ \_ ۵۴ قرار گرفته بودند تنظیم شده است .

و اگر کسی بتواند با همان شیوه تحقيقي کتابي حول محور ایدئولوژیک ۶۳ \_ ۶۴ و نتایج و بازتابهاي آن به رشته تحریر در آورد خدمت بزرگي به علم روانشناسي و تاریخ احزاب سياسي ایران کرده است .

این کتاب مي تواند مکمل مطالعات ديگري در مورد فلسفه و نحوه کار فرقه هاي مذهبي موجود در غرب باشد .

### نگرش تطبيقي به تغییر ایدئولوژیک ۵۳ \_ ۵۴ و انقلاب ایدئولوژیک ۶۳ \_ ۶۴

اگر چه خلاصه کردن يك کتاب ۲۸۲ صفحه اي کار ساده اي نیست ، ولي فقط فرازهايي از آن کتاب را که مربوط به شیوه عمل تقی شهرام در جراحي رواني و تعویض قلب و مغز اعتقادي انسان بود مي آورم با این پیش فرض که تقی شهرام در مقایسه با آقای رجوي فردي بسيار ساده لوح ، ساده نگر و خام بود .

اگر او زنده بود رجوي بارها او را جراحي رواني کرده بود بدون این که خودش متوجه شود ، تقی شهرام به دلیل ساده اندیشي به طور مکانیکی رفتار مي کرد و مثلاً با اخراج بیش از نيمي از اعضاء، ترور قریب به ۱۰ نفر ، خود نطفه مخالفت را ایجاد کرد .

ولي آقای رجوي به جاي اخراج، سراغ جدا شدگان هم رفت و بسياري را برگرداند و چنان جراحي کرد که .....

آنچه در تغییر ایدئولوژیک مهم است محتوای تغییر نیست ، بلکه مکانیزم نتایج و عواقب چنین اقدامي است ، حال خواه این تغییر در يك دیدگاه مارکسیستي انجام شود یا مذهبي .

البته تجربه این تغییر ایدئولوژی خاص ایران و این سازمان نیست و سالها قبل از آن در کمپ هاي مرگ استالین و بعداً در زمان انقلاب فرهنگي چین و کمپ هاي کار و آموزش اجباري مائو و ..... تجربه شده بود .

آنچه مهم است این که چگونه مي توان پذیرفت که تقی شهرام و امثال او در يك تشکیلات به قلب همرمز خود گلوله شلیک کنند و ۱۵ سال بعد مخالفین همان روشها به ضرب و شتم نسل مبارزان پس از آن دوره بپردازند ؟

چه مکانیزمي باعث چنین تغییراتي در انسانهاي آرمان گرا مي شود که افراي که به خاطر عدالت و آزادي قدم در راه مبارزه گذاشته اند حاضرند به ديگراني که در همان راه قدم گذاشته اند اهانت کرده ، مورد ضرب و شتم قرار دهند ، عده اي را در مقابل قرباني بي تفاوتی اختیار کنند ، از این سؤالات مي توان دهها برابر شمرد ولي یافتن پاسخ دقيق و علمي به آنها کاري است کارستان .

نظر به شباهت زیاد در مکانیزمها و عواقب وخیم بعدی که بین تغییر ایدئولوژیک ۵۳ \_ ۵۴ با انقلاب ایدئولوژیک ۶۳ \_ ۶۴ وجود دارد بدون بحث گسترده تر حول کلیه مسائل انقلاب اخیر به فرازهایی از کتاب تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ نما که مربوط به تغییر اولی است پرداخته می شود .

روشن است که این فرازها برای کسانی که خود در معرض آن بوده و با گوشت و پوست و قلب و مغز فشارهای مکانیکی و روانی این جراحی را لمس کرده اند بسیار ملموس تر است . این فرازها تیتراهای اساسی و مشابه این دو جراحی است که با چند خط نمونه از همان ها نقل می شود ، توضیحات داخل کروشه [ ] از نگارنده است که سعی نموده ام به طور بسیار کوتاه و خلاصه نمونه های مشابه آنچه پس از سال ۶۴ بوقوع پیوست را صرفاً برای تفهیم بیشتر مقایسه بیان کنم .

ضمناً اگر در نقل قول ها برخی واژه ها مثل اپورتونیسم وجود دارد بدین دلیل نیست که من جریان فعلی را اپورتونیست ارزیابی می کنم بلکه منظور حفظ ترکیب جمله برای مفهوم آن است :

#### **ابعاد سیاسی فاجعه :**

دامنه یأس مزبور در بسیاری موارد تا مرز پوچی و عدم اعتماد مطلق به هر چه انقلابی است پیش رفت و سرگردانی های بسیار ایجاد نمود ، ( ص . ۱۵ ) وحدت عام جمیع نیروهای خلقی با جهت گیری های مختلف ایدئولوژیک علیه دشمن واحد بنحو بسیار خطرناکی به تضاد گرائید و قدرت مانور دشمن را به نحو بسیار چشمگیر بر روی تضادها افزایش داد . ( ص . ۱۶ )

[ قطب بندی کردن اپوزیسیون در تبعید و خطاب همه به عنوان مرتجع پس از سال ۶۴ ]  
بن بست کشاندن بحث های استراتژیک :

یکی از دلایل اصلی تجدید نظر در ایدئولوژی سازمان بن بست های مربوط به مشی مسلحانه بوده است که گویا با ایدئولوژی سازمان توان حل آن را نداشته ..... ( ص . ۴۸ ) [ چون ایدئولوژی عامل حرکت زا و دشمن کوب است ، اگر نتوان با استفاده از آن دشمن را کوبید پس اشکال از ایدئولوژی است و بایستی آن را تغییر داد ، همین بحران در سالهای ۶۲ \_ ۶۳ بروز کرده بود . ]

پس از به بن بست رسیدن بحث های استراتژی و سیاسی در مدارهای بالای تشکیلاتی و به ویژه در مرکزیت و متوجه نمودن کاذب این بحثها به جانب بنیادهای ایدئولوژیکی سازمان که طبعاً هر کار اساسی دیگر را تا روشن نمودن آنها معطل می گذارد ، قرار می شود که مسائل ایدئولوژیک به میان کشیده شده بحثهای استراتژی متوقف شود تا اشکالات ایدئولوژیک بررسی گردند . ( ص . ۵۳ )

نقل و انتقالات تشکیلاتی به منظور گسترش نفوذ و دامنه عمل ....:

این آقایان متأسفانه از پیش پا افتاده ترین ضوابط تشکیلاتی که بر حسب آنها عضویت يك فرد تغییر ایدئولوژی داده در يك سازمان یا ایدئولوژی ، به محض تغییر ایدئولوژی خود به خود منتفی و معلق است ، بی اطلاع بودند . ( ص . ۵۶ )

از اواخر بهمن ۶۴ عضویت همه لغو و مجدداً عضو گیری شدند و ضمن انتقاد به يك يك افراد معتقد به ایدئولوژی قبلی به طور خاص مجید شریف واقفی که چرا به موقع دست به افشاگری نزدند چنین می خوانیم :

به نظر ما بهتر این بود که ..... مجید با روش های مناسب قویاً دست به افشاگری می زد و یا لاقلاً کسانی را که باید وسیعاً از این توطئه در هر کجا که بودند آگاه می نمود ، لیکن برخی انتظارات و محاسبات که علی الفائده نبایستی عاری از خطا باشد او را به شکیبایی و شاید هم تردید کشاند . ( ص . ۵۸ ) [ اتهامات وارده به مخالفان ایدئولوژیک و سرنوشت مبهم علی زرکش نمونه سال ۶۴ است . ]

### **ضمن اشاره به يك مکانیسم روانی برای تغییر ایدئولوژی می خوانیم :**

انسان موجودی است اجتماعی و اجتماعیت حقیقتاً که موهبت بزرگی برای انسان است اما وای به وقتی که خسیسه اجتماعی انسان کارکرد گله ای و گله وار داشته باشد ، ( ص . ۵۶ )  
فی الواقع از آغاز دعوا ..... بیش از این که بر سر مارکسیسم باشد بر سر رهبری بود .  
( ص . ۶ )

در مورد توجیه اعدامهای درون تشکیلاتی گزارش يك نفر : شروع کردند به سؤالاتی ، برای ما مطرح کردن که اگر فردی باشد که اطلاعات زیادی دارد و ..... بریده هم هست و احتمال همکاری او با پلیس می رود و ..... به نظر شما با چنین افرادی چگونه باید رفتار کرد ؟  
.....

بعد از مدتی ما می گفتیم باید او را اعدام کرد ، وقتی این جمله را ما گفتیم به ما جواب دادند فردی بوده است در سطح نسبتاً بالا چنین وضعیتی داشته است و ما او را اعدام کردیم .....  
گویی می خواستند از ما بله بگیرند . ( ص . ۶۳ ) [ مشابه بله گرفتن برای صدور حکم اعدام جدا شدگان در سال ۶۹ \_ ۷۰ . ]

اذعان استنمار انسان از انسان در تشکیلات ایدئولوژیک تحت عنوان بهره کشی از افراد :  
عناصری که از شور مبارزاتی آنها سوء استفاده شده و صرفاً به عنوان سرباز مورد بهره کشی اپورتونیستهای چپ نما قرار می گرفتند و برخی کارهای خطرناک را به جهت دوام آقایان در عهده دارند از چک کردن قرارها تا پیش مرگ شدن در موارد خطرناک . ( ص . ۶۶ )

در مورد حمله به مخالفان فکری \_ عقیدتی و بر پایي جلسات محاکمه : گویا منطق تمام کودتاچیان تاریخ چه ارتجاعی و چه اپورتونیست فرصت طلب همیشه در مواجهه با صاحبان واقعی حق و حقوق همین بوده است .

متهم کردن به آن چیزهایی که فی الواقع جرم خودشان بوده است ، فرافکنی ضمیر خودشان بر دیگران در دادگاه های فرمایشی ، ( ص . ۶۷ ) ، [ مقایسه کنید با تشکیل دادگاه برای عناصری که خواهان جدایی بوده اند . ]

خرد کردن شخصیت و اعتماد به نفس افراد به منظور هر چه بیشتر منفعل کردن و تغییر پذیر کردن آنها : حملات شدید و موهن بر سر نقائص خصلتی داشته و نداشتن به افراد آن هم تحت مارکها و بر چسب های دهان پرکنی که از موضع يك تشکیلات با سالها سابقه در امور تربیتی و خصلتی قدرتی و مقاومت و برخورد فعال با مسائل و از جمله مسائل ایدئولوژی را از هر کس سلب می کند و نهایتاً او را به صورت آلت بلا اراده ای می گذارد . ( ص . ۷۵ )

جز مواردی که فرد مبتدی ناآگاه واقعاً دارای آن چنان خصلتی که مسئول مدعی بود نبود لافل به آن شدتی که مورد حمله قرار می گرفت مجرم نبود ، ولی از آنجا که جمع این مطلب را می گفت او خواه ناخواه در رابطه با پذیرش صادقانه از مسئول و سازمان که در آنوریته آن جای چون و چرا نبود و خودش شك می کرد .

گاهی هم افرادی برای حفظ مواضع شان ناصادقانه انتقاد خصلتی را قبول می کردند ..... نتایج این گونه انتقاد پذیری را که به انحطاط شخص منجر می شود ..... به وفور به صورت پوچی ها و بی انگیزی ها و خیانتها خواهیم دید . ( ص . ۷۴ ) ، [ همانند جلسات جمعی انقلاب ایدئولوژیک که از سال ۶۴ رسم شد . ]

جریان پاسیو و انفعالی و بی انگیزگی ها و پوچ گرایی ها و نیهیلیسم ( انکار گرایی ) بعدی تماماً ناشی از همان طرز عمل ..... تغییر یا تحلیل ایدئولوژی بوده است ، در این رابطه مجید ..... چنین استدلال می کند که اصولاً هیچ کدام از ما عناصر روشنفکر را انگیزه های گزنده طبقاتی و درد و رنج که خودمان با پوست و گوشت خود لمس کرده باشیم به مبارزه نکشاده است .

این مطلبی است که نه تنها در مورد ما بلکه در مورد روشنفکران مبارز مارکسیست نیز صادق است ، ما عمدتاً عناصر روشنفکری هستیم که تحت تأثیر اجتماع و انگیزه ها و آگاهی های ایدئولوژیک به مبارزه کشانیده شده ایم .

اما اگر در يك جریان انحرافی این اعتقاد از روشنفکر گرفته شود چه چیز برای او باقی می ماند ؟ از که کارگر و ..... نیست که سالیان دراز استنثار را تجربه کرده باشد و کینه طبقاتی داشته باشد ، با يك روز و دو روز کارگری رفتن هم که کسی کارگر نمی شود .

اتفاقاً کارگری رفتن برای برانگیختن حس مسئولیت و بالا بردن آگاهی روشنفکر است اگر خلوص عقیده و ایدئولوژی يك مجاهد ، [ ایدئولوژی ای که با آن پا به سازمان گذاشته است ] ، را از وی بگیریم برای وی چه می ماند جز منافع فردی که به صورت فرصت طلبی و سلطه طلبی ، [ رده خواهی پس از سال ۶۴ ] ، آواره شدن ، به کارگری فرستاده شدن و در يك کلام حفظ مواضع تشکیلاتی و حتی در مواردی ارضاء روحیه ماجراجویی بوده است .

( ص . ۷۶ - ۸۱ )

[ مقایسه شود با عناصر تحت برخورد که به آشپرخانه ها فرستاده می شدند عجز و زاری عناصر برای کسب رده و هزاران نفر پاسیو شده در اروپا و آمریکا و حتی در عراق ]  
در اعتراض به خرد کردن شخصیت فردی افراد چنین ایراد می گیرد : ما مطمئن هستیم که اگر سازمان ما هیچ چیز را به سردمداران [ کودتا ] نیاموخته باشد ، لاقلاً تفاوت میان فردگرایی ( آندیویدو آلیسم ) سود پرستانه بورژوازی را با احترام یکتا پرستانه به شخصیت فرد انسان به ایشان خاطر نشان کرده است .

اگر چه مارکس نیز بدون این که بتواند تناقض میان ماتریالیسم و اختیار انسان شناسانه را حل کند به معنای انقلابی فردیت انسان را که در جامعه بی طبقه اوج شکوفایی آن فرا خواهد رسید ، گردن می گذارد .....

اکنون پیشروترین دانشمندان مارکسیست نیز در روانشناسی انسان به این نتیجه رسیده اند که نظرگاه صرفاً محیط گرایانه و اجتماع گرایانه که فردیت آدمی را نادیده می گیرد ، نظرگاه کاذبی است و ارزش علمی ندارد .

بنابراین نباید در برابر نظرگاه ارتجاعی آندیویدو آلیستی به موضع عکس العملی که هیچ شخصیت مستقلی برای آدمی نمی شناسد افتاد ، ( ص . ۱۰۱ \_ ۱۰۲ ) ، [ مقایسه شود با ادعای این که قرارگاه های مجاهدین مدل کوچک جامعه بی طبقه توحیدی است و احترام یکتا پرستانه به شخصیت فردی انسان !! و سپس تحقیر کردن های فردی و جمعی که شما همه چیزتان را از رهبری دارید و ..... ]

از قول يك نفر نقل می شود : برخوردها مرحله ای بود و بدین ترتیب به ذهن ما اجازه نمی داد که این تغییرات را به صورت کلی ایدئولوژیک درک کند ، ( ص . ۱۵ ) ، [ مراحل ۷ \_ ۸ گانه انقلاب ایدئولوژیک ] و در مقابل مباحث فلسفی ، پاسخ می شنیدند کسانی که در این شرایط به بحثهای فلسفی می پردازند ، روشنفکرانی هستند که به مردم خیانت می کنند . ( ص . ۱۵۱ )

و یا در جایی می گفتند : تو قبول داری که امپریالیزم دشمن خلق هاست ؟ می گفتم : بله ، می گفت : تو قبول داری که امپریالیزم خلق های جهان را استثمار می کند ؟ می گفتم : بله می گفت پس باید با او مبارزه کرد دیگر چه چیزی می خواهید ؟ .....

مسائلی به طور کلی در طول این بحث ها دیده می شد ، برخوردهای تمسخر آمیز و متکبر پراکنی بود . ( ص . ۱۵۲ ) ، [ جای امپریالیزم رژیم را بگذارید و پاسخهای پس از انقلاب ایدئولوژیک ۶۴ را بگرد . ]

در پاسخ به کسانی که نمی خواستند با آنان همکاری کنند می گفتند :

فقط دو راه داری یا باید اصلاً کار سیاسی را کنار بگذاری بروی دنبال زندگی و درس و مشقت و یا این که اگر می خواهی کار سیاسی بکنی باید در رابطه با سازمان ما باشی غیر از این راهی نداری و بار دیگر هم با این زبان با هم صحبت نمی کنیم با زبان دیگری ( زبان خشونت ) با یکدیگر صحبت خواهیم کرد . ( ص . ۱۵۷ )

### مخفی کردن اجباری افراد برای قطع ارتباط آنها با بیرون ، می گفتند :

اول مخفی بشوید بعد راجع به مواضع ایدئولوژیکی مان بحث خواهیم کرد ، ( ص . ۱۶۷ ) ،  
[ همانند بردن به عراق ] در مذمت مطالعه می گفتند : چرا این کتاب را گرفته ای ؟ می  
خوانی ایده آلیست می شوی ..... اگر بیکاری به مسئولیت بگو برایت کار مشخص کند .....  
( ص . ۱۶۷ )

### استفاده از همه نوع برجسب و مارک تحت عنوان انتقاد :

سعی می کردند فرد مورد نظر را به تحلیل از خود بکشانند و با خرد کردن شخصیت او را  
در موضع پذیرش قرار دهند ، ( ص . ۱۷۱ ) ، با تکیه بر نقاط واقعی و یا غیر واقعی فرد  
سعی می کردند او را به موضع دفاعی کشانده و با خرد کردن وی او را وادار به پذیرش  
کنند و معمولاً این عناصر را که حاضر نبودند زیر بار آنها بروند با انواع اتهامات و مارکها  
می کوبیدند و مسئولیت هایشان را می گرفتند .....  
وقتی طرف مقاومت می کرد انگشت روی مسائل او می گذاشتند و سعی می کردند او را به  
این نتیجه برسانند که مسائل خصالتی او ریشه ایدئولوژیک دارد و در این نقطه و با این  
فشارها مجدداً مسائل ایدئولوژیک را مطرح می کردند که طبیعتاً با این زمینه و موضع ضعیف  
که فرد در آن قرار داشت نهایتاً مجبور به تن دادن می شد .....  
با دست گذاشتن روی نقاط ضعف و مسائل خصالتی فرد را به خود کم بینی شدید کشانده و  
نهایتاً تصفیه می کردند [ از موضع بدهکاری و ضعف ] ، ( ص . ۱۷۲ )  
اگر فرد تصمیم به خروج می گرفت از موضع بدهکاری می گفتند :

تو از سازمان انرژی برده ای و باید انرژی پس بدهی ، ( ص . ۱۷۴ ) طبق معمول افراد  
بایستی در موضع ضعف و انتقاد از خود قرار گرفته و آن وقت تصفیه می شدند ، یعنی در  
عین تصفیه شدن بدهکار هم باشند بعد می گفتند سرباز فراری است و اگر قدرت داشتیم یک  
گلوله در مغزش خالی می کردیم ..... ( ص . ۱۷۴ )

ل . بحث هایی می کند و از او می خواهد که تحلیلی از خودش بنویسد و در آن ضعف های  
خود را بیان کند سپس م . بر اساس همان تحلیل و بزرگ کردن ضعف ها به او ثابت می کند  
که نمی توانی مبارزه کنی و مجدداً از او می خواهد که راجع به خودش بنویسد و سپس بعد  
از دریافت نوشته او که اقرار کرده بود توان کار مبارزاتی ندارد او را به کارگری می  
فرستند و این درست در شرایطی است که کسانی که زمینه تسلیم را داشتند ارتقاء می یافتند .  
مسئول در برخوردهایش با من و ف . از شیوه ای که پر از تبعیض بود استفاده می کرد و  
برخوردهایش کاملاً نابرابر بوده ، جلسات به اصطلاح عمومی انتقاد می گذاشت ، در این  
جلسات انتقاداتی را که من به ف . می کردم مسئول به نحوی از انحاء آن را سمبل می کرد و  
اغلب اوقات همان انتقاد را به خود او باز می گرداند .

مثلاً یادم هست که يك بار من چند انتقاد در مورد ف . مطرح کردم مسئول گوش داد و یادداشت برداشت ، بعداً نوبت به ف . شد و او گفت من هم متقابلاً انتقاداتی به او دارم که منظورش از انتقادات متقابل این بود که مواردی که در من دیده بود نمونه هایی در مقابل نمونه هایی بود که من معطل کرده بودم وقتی او صحبت هایش را کرد مسئول بدون توجه به انتقادات او کلمه متقابل را که او به کار برده بود گرفت و او را شدیداً زیر فشار انتقاد قرار داد .

خلاصه سیر این برخوردها همیشه در این جهت بود موقعی که مرا با او هم تیم قرار داده بود به او گفته بود که این تیم توست با هم خانه بگیرید و با هم کار کنید ، ولی به جای کار کردن هر روز که می نشستیم جلسه انتقاد برقرار بود تا این که بالاخره يك روز در یکی از همین جلسات انتقاد ف . شکست و تسلیم شد و به اصطلاح ضعف هایش را پذیرفت و قرار شد که به کارگري برود .

بعداً که از خانه بیرون آمدم مسئول با حالت خاصی که ناشی از نتیجه تلاش هایش باشد گفت : بچه مردم پشمش ریخت ، ( ص . ۱۷۵ \_ ۱۷۶ ) ، [ تأکید زیر کلمات از متن اصلی است ]

#### **در مورد گزارش کسانی که می خواستند همکاری خود را قطع کنند می گفتند :**

این چیزهایی که نوشته ای هر کس بخواند می گوید ع . بریده ، زه زده ، یعنی چه ..... مسئول شروع به يك سري صحبت هایی که همه اش از همین سنخ و در جهت ترساندن من از عاقبت کنار کشیدن بود کرده، می گفت که تو جدای از سازمان نمی توانی کار بکنی در زندگی حل می شوی و .....

که من گفتم نه دیگر نمی توانم کار بکنم ..... در اینجا دوباره شروع به تهدید و تشویق کرد که می خواهی همه جا پخش شود که ع . به روغن سوزی افتاده این همه آدم توی دانشگاه روی تو حساب می کنند ، همه می گویند ع . وابستگی دارد و ..... بیا کار کن ، خوب می توانی کار کنی ، تو شروع به کار بکنی مسائل حل می شود و .....

شماها می توانید در حاشیه سازمان کار کنید فقط در سازمان به رهبری نمی توانید برسید ..... بعد از مقداری صحبت گفت : ولی مطمئن باش تو به خاطر ایدئولوژی نیست که می گویی نمی خواهم کار کنم ، تو واقعاً بریده ای و انگیزه ای برای مبارزه نداری .....

خلاصه شروع به کوبیدن کرد و بالاخره گفت : من با این که الان خیلی کار دارم ولی حاضرم حتی ۱۰ ساعت وقت بگذارم و به تو ثابت کنم که تو به خاطر ایدئولوژی نیست که نمی خواهی کار کنی . ( ص . ۱۷۶ \_ ۱۷۷ )

آری ایدئولوژی نوین سازمان برای ما راه گشای عمل است و برای تو هم منافع خودت را به ارمغان آورده است تو با قرار دادن خودت در برابر ایدئولوژی نوین سازمان می خواهی وازدگی و کنار کشیدن خودت را توجیه کنی و به زندگی ات پردازی و همچون بهمیة

المربوطه که همها علفها ( اشاره به خطبه هاي حضرت علي ( ع ) که ضمن آن زندگي به شيوه چارپايان بسته شده را که هم که آنها علفشان است رد مي کند ) است سرت را پايين بيندازي و به خوردن مشغول شود ..... ( ص . ۱۷۹ ) ، [ تأکيد از متن اصلي است ]  
و اين هم جمله اي که نويسنده کتاب و تأکيد بر اين که چه بلایي بر کساني که در برابر جراحی مقاومت کنند ، مي آيد :

براستي هر گونه ايستادگي ..... نه تنها انسان را از مبارز بودن ، انقلابي بودن ، بلکه حتي از انسان بودن نیز خلع و به چارپاياني بسته شده تبديل مي نمود و در رده ضد انقلابيون و خائنين شماره دار ..... شايسته هر نوع تخفيف و تحقير و شکنجه و کشتار مي کرد . ( ص .

۱۸۰ ) ، [ مقايسه کنيد که نويسنده سطور بالا حالا چه مي گويد ..... ]

و اما قبل از کشتار مخالفين کتک زدن و زنداني کردن هم رايج بوده است ، فردي در مورد شکنجه مجيد شريف واقفي و صميده لباف مي گويد : ..... و يك بار هم پس از اين که مجيد و مرتضي را زده بودند او را گرفته بودند فرهاد را ديدم و جريان را براي او تعريف کردم و از او پرسيدم که اين دو نفر را آزاد کردند يا نه ؟ او هم فکر مي کرد که مجيد و مرتضي را گرفته و در خانه تيمي نگه داشته اند . ( ص . ۱۸۲ )

تصفيه حساب هاي به اصطلاح ايدئولوژيك سازماني را تا عمق مسائل و روابط زندگي شخصي نیز پيش برده و از هيچ مارک رذيلانه اي در اين رابطه فرو گذار نکردند و آخر شکنجه گران و دستگاه هاي تبليغاتي شاه هرزه و جنابنکار براي بي اعتبار کردن انقلابيون مسلمان اين ميهن در پيشگاه خلق مسلمان به چنين برچسب هايي نياز مبردم داشت . ( ص . ۱۸۳ ) ، [ از قديم گفته اند تا نباشد چيزي مردم نگويند چيزها ..... ]

در يك مورد در كميته کار به خودکشي يکي از سмпائيز انهاي سازمان که طاقت تحمل چنان مارک هايي را نداشت کشيد . ( ص . ۱۸۳ ) ، [ مقايسه کنيد با خودکشي افراي در قرارگاه اشرف در اردوگاه رمادي و در پاکستان و اروپا . ]

### **در مورد موج پاسيويسم ، پوچي ها و بي انگيزگي هاي پس از يك جراحی رواني :**

از دست آموزان جريان با همه پوچي ها و بي انگيزگي هايي که به ارمغان آورده بود بيش از اين انتظار نمي رفت ، زيرا اکنون ديگر هيچ اثر و نشان انقلابي از ايدئولوژي و سازمان گذشته در وجود اين افراد يافت نمي شد .

مجموعه افراي که به مثابه يك جريان و نه نمونه هايي پراکنده در مکتب فرصت طلبي تعليم ديده و به تمام عوارض و نتايج انحرافي آن بالغ شده بودند ..... که بعداً از تلويزيون و همکاري با اکيپ هاي کميته سر در آورد . ( ص . ۱۸۳ ) ، [ اين روحيه را هم اکنون در اغلب عناصر قديمي باقيمانده در تشکيلات شاهد مي . ]

اگر به داخل سازمان برگرديم شاهد نوعي پاسيويسم و خنثي شدن مبارزاتي و نيز نوعي ليبراليسم تشکيلاتي است که در حادثرين صور خود به دنبال چنان برخوردهاي شخصيت کش



انتقادي و آن نحوه تغيير دادن ايدئولوژي باز هم به مثابه يك جريان سطوح زيادي از اعضا ضعيف تر سازمان را فرا گرفته بود . ( ص . ۱۸۴ ) ، [ مقایسه کنید با لیبرالیسم تشکیلاتي کئوني که با ضوابط و دستورالعمل هاي روزمره نه با اعمال مسئولیت فردي سعی در سرپوش گذاشتن بر آن دارند ] .

مجید شریف واقفی پرچمدار و دار و دسته اش و شیوه هاي آنها را در تغيير ايدئولوژي ، عامل جريان پوچي شمرده بود ..... با توجه به این که تغيير و جراحي ايدئولوژيك در شمار پیچیده ترین تغییرات و جراحي هاي رواني است ، چگونه مي شد از کسانی که شکسته بندي هم نمي دانستند انتظار داشت که حتي جراحي ..... ايدئولوژيك مورد نظرشان را نیز که باز هم متضمن تعویض قلب و مغز اعتقادي انسان است ، به درستي به پایان برند ؟

و فرد زیر تیغ جراحي خود را بعد از آن عمل ..... دچار انحلال و عدم تعادل ايدئولوژيك نساخته و به نفع رژیم مسخ و فلج نسازند ؟ و چه نیروهايی که هم در داخل سازمان و هم در میان افشار وسیع طرفدارانش به دنبال چنین عملکرد خائنه اي دچار شوک و پوچي مبارزاتي نشدند ؟ ( ص . ۱۸۴ \_ ۱۸۵ ) ، [ خوشبختانه ! جراح سال ۶۴ نه تنها شکسته بندي را به خوبی مي دانست و موقتاً مانع شکستن تشکیلات شد بلکه تا حد زيادي جراحي را هم آموخته بود ! ]

آیا خیلی دور از انتظار است که چنین افراي پا به پای پوچ دانستن تمامی هستي و بي معني بودن جهان و کور بودن تکامل آن از نردبان تکامل و مبارزه نیز گام به گام نزول کرده و پوچ گرا و خنثي کردند ؟

پس عجب نیست که افراد زیر سلطه به خاطر آن شیوه هاي مخرب و غیر سازنده انتقادي به علت وحشتي که از آن نوع انتقادات داشتند ، دست به توجیه کاري زنند و به موضع عدم صداقت و برخورد هاي لیبرالیستي بیفتند ، زیرا ره آورد چنان انتقاداتي دیگر نه یگانگی و یکرنگی و صفا و صمیمیت تشکیلاتي بلکه از خود بیگانگی و رشد لیبرالیسم بود . ( ص . ۱۸۵ ) ، [ هم اکنون از خود بیگانگی نوعي پاسیویسم پنهان در درون تشکیلات است ] .

### **گرفتن مسئولیت هاي افراد مقاوم و فرستادن به کارگري :**

تسلیم شدگان مورد لطف و محبت قرار گرفته و مسئولیت هاي بالاتري احراز مي کردند در حالي که افراد مقاوم صرف نظر از صلاحیت و سابقه کارشان به روزگار بدی دچار مي شدند ، مگر این که در میانه راه مقاومت آنها هم مي شکستند و تسلیم مي شدند ..... کسی که مواضعش را تغییر مي داد ، نحوه برخورد با او کیفی تفاوت مي کرد .

همان کسی که در موضع ايدئولوژيك قبل به صورت آدم مسئله دار تلقی مي شد که حتي مواضع مبارزاتي اش نیز قابل تردید بود بعداً به صورت يك عنصر انقلابي قابل اعتماد و مسئله حل کن در مي آمد . ( ص . ۱۸۷ )

عناصر مقاوم را به بهانه هاي مختلف از يكدیگر جدا و در گوشه و کنار سازمان پراکنده مي کردند تا در فقدان هر گونه تماس آنها با يكدیگر امکان بالقوه گسترش مقاومت ها به فعل تبدیل نشود .....

يکي از خواهران که حاضر به تغيير ايدئولوژیک خود و اتخاذ آن مواضع کذابي نبود به بهانه کار در خارج از کشور به خارج تبعید گردید ، تبعیدي که به مرگ او در همانجا منتهی شد .  
( ص . ۱۸۹ )

این کارگري فرستادن ها نیز صرف نظر از موارد متعددي که صرفاً به منظور دست به سر کردن و مشغول داشتن فرد اعمال مي شد توجیه اصلاح گرانه دارد . ( ص . ۱۹۰ ) .

#### **مجید شریف واقفي در مورد این شیوه استثمار گفته است :**

اگر آدم با تشکیلاتي باشد که با آن وحدت ايدئولوژیک داشته باشد آن وقت ساده ترین کار را هم مثل کوبیدن میخ به دیوار به او بگویند انجام بده خوشحال است چون مي داند حين کوبیدن میخ در جهت آرمانش حرکت مي کند ، ولي اگر مهمترین و بالاترین مسئولیت ها را در جرياني که خود با آن وحدت ندارد پیشنهاد کنند انسان نمي تواند به خوبی آن را انجام دهد .  
( ص . ۱۹۲ )

جالب این بود که وقتی برخي افراد مقاوم از آن کارگري هاي کذابي بدون خرد شدن در برابر فشار باز مي گشتند ..... از آنجا که تغييرات در آنها حادث نشده بود و از آنجا که در شناسايي دردها ، نیازها و انگیزه هاي ايدئولوژیک واقعي خلق شان باز هم به رسالت کاذب و فرصت طلب تغيير ايدئولوژي آنها جواب رد مي دادند ، پیش از پیش در معرض اتهام عدم صداقت و اصلاح ناپذيري ! قرار مي گرفتند .

زیرا آنها علیرغم تمام اشکال و شیوه هاي مقتضي و لازم ..... باز هم اقناع نشده و از در سازش در نمی آمدند . ( ص . ۱۹۳ )

*استفاده بي حد و مرز از دروغ و ریا به منظور پیش بردن جريان تغيير ايدئولوژي :*

همه جا دم از صداقت و حقیقت مي زنند و پیوسته صداقت و حقیقت جويي خود را به عنوان يك نقطه قوت مهم ..... به رخ مي کشند . ( ص . ۱۹۵ )

نمونه بسیار صادفانه ! دیگر مصاحبه متعلق به خود پرچمدار است که گویا خیلی به مورد سؤال خبرنگاران قرار گرفتن ذیعلاقه بوده ولي چون خبرنگاري بسراغ ایشان نیامده بود ، زحمت مراجعه خبرنگاران موهوم را کم کرده و شخصاً نواري را پر مي کند ، نواري که خلاصه شده آن سه ساعت طول مي کشد و با صداهاي مختلفی از ایشان سؤال مي شد .

آنگاه این نوار خارج فرستاده شد تا به توصیه خودش حتي المقدور به عنوان مصاحبه خبرنگاران با ایشان از رادیو میهن پرستان پخش شود ، ( ص . ۲۰۱ ) ، [ مقایسه کنید با مصاحبه ساختگی خبرنگار ایرانی الاصل مجله آمریکايي تایم ، تاجي صمغ آبادي با علي زرکش در تهران !! که با پرداخت پول به این خبرنگار در سال ۶۲ چاپ شد ، بعداً به دلیل همین دروغ ها وي از تایم اخراج شد . ]

جاسوس ، تهديد ، شکنجه و کشتار به منزله آخرين کلام در پروسه تکاملي اصلاح و آموزش و اقتناع :

اپورتونيسم به دنبال قدرت ..... گام به گام در مسير شهوت و جنون رهبري بعضي از تجارب فاشيستي را مجدداً مي آزمايد و آنها را در داخل سازمان مجاهدين و بر سر اعضاي مقاوم آن منتهي از موضعي به ظاهر چپ تکرار مي کند .

اپورتونيسم ها افراي را که از نظر ايدئولوژيک کاملاً به تسليم شان مطمئن نبودند يا آنهايي را که در برابرشان مقاومت کرده بودند تحت کنترل مي گرفتند يا براي آنها جاسوس مي گماشتند . ( ص . ۲۲۱ )

تهديد نيز در جريان اقتناع ! کار رايجي بود ، اين روش در مورد افراد پوچ شده يا رو به پوچي خود جريان اپورتونيسمي نيز به منظور قانع ! کردن آنها به ادامه مبارزه نيز به کار گرفته شد . ( ص . ۲۲۴ )

يك روش ديگر اقتناع و جذب افراد که البته کمی پيچيده تر ولي آميخته با وحشت و تهديد زياد بود و ادار کردن آنها به مخفي شدن به انحاء و طرق مزورانه بود ، زيرا در شرايط زندگي مخفي ..... بهتر مي شد او را با روشهاي مقتضي و لازم قانع ! نمود . ( ص . ۲۲۴ ) ، [مقايسه شود با بردن افراد به عراق ]

ر . مي گفت برنامه کنگ و بازجويي و کشف روابط نيز در کار بوده است . ( ص . ۲۳۰ )

#### **متن گفتگو يك مسئول سازماني با يك نفر که قصد جدا شدن دارد :**

چرا حالا بعد از ۴ سال کار وقتي سازمان به تو احتياج دارد مي خواهي خودت را کنار بکشي ، ح . از تو بيشتري نبود که کمتر بود حالا کلي کار و مسئوليت به عهده دارد ، من در جواب گفتم ..... من هرگز اهل کار نيستم ..... که در اينجا باز لحن تهديد آميز به خود گرفت که خلاصه تو هر چه داري از سازمان داري تو فقط دو راه داري يا بايد اصلاً کار سياسي را کنار بگذاري بروي دنبال زندگي و درس و عشقت يا اينکه اگر مي خواهي کار سياسي بکني بايد در رابطه با سازمان باشي .

غير از اين راهي نداري و بار ديگر هم با اين زبان با هم صحبت نمي کنيم ، با زبان ديگري با هم صحبت خواهيم کرد ..... بعد گفت خلاصه حواست باشد ، مبارزه زندگي ماست و ما به سادگي از اين برخوردها نمي گذريم بچه هاي سازمان کلي خون داده اند تا سازمان به اينجا رسیده است . ( ص . ۲۳۳ \_ ۲۳۴ )

#### **سوء استفاده فرصت طلبانه از عمل نظامي به منظور تحکيم مواضع :**

با عمليات هم مي شد دهان اعضا مقاوم پائين تر را بهتر بست و هم مي شد در قبال نيروهاي خارج از سازمان از موضع قدرت راه را بر علني کردن تغييرات هموار نمود . ( ص . ۲۳۹ )

و در آخر جملات زیبایی نوشته شده است ، اگر چه خطاب به جراح سال ۵۴ است ولی مناسب حال خودش ، جراح سال ۶۴ نیز هست :

کجا بود شهید حنیف نژاد که آن همه در آخرین لحظات زندگی نیز برادرانش را به احساس مسئولیت نسبت به مردم وصیت می کرد تا این صحنه ها را ببینند و به حال سازمانی که آن را بنیاد گذاشت و اکنون این گونه در زیر لگدهای سفاکانه و ردیلت بار فرصت طلبان متلاشی می شد سخت بگیرد ؟

کجا بودند مجاهدین اسیری که آن همه مرارت و تلخ کامی و شکنجه را به خاطر این سازمان که تمامی عشق و امیدشان بود متحمل شدند ؟ ..... چگونه می توان يك مجاهد را به انجام عملی که در مردم یأس و بدبینی نسبت به مبارزه بر می انگیزد مجاز دانست؟ آری این ششول بندها ، اکنون به خاطر تمامی روشهای فرصت طلبانه و فاشیستی که پیشه کرده بودند چیزی جز نوچه قداره بندهای جدید ..... نبودند . ( ص . ۲۳۵ ) ، [مقایسه شود با تانک سواران بیابانهای عراق که به جای هر چیز و هر آموزش و بحث و فحسی فقط از صبح تا شب باید از این کلاس به آن کلاس آموزش نظامی بروند .

آنهم آموزش از کسانی که آن چنان شکست خفت باری در کویت خوردند ، همین آموزش دهندگان تازه خودشان از ارتشی آموزش دیده بودند که سه سال است در برابر مردم يك جمهوري کوچک ( چچن ) نتوانسته است جز ویرانی و کشتار مردم بی دفاع دستاوردی داشته باشد . ]

آنچه که در بالا آمد صرفاً چکیده ای بسیار مختصر و ناچیز از اعترافات ، مشاهدات و گزارشات مربوط به نحوه جراحی روانی و تعویض مغز و قلب اعتقادی انسان در يك تشکیلات ایدئولوژیک بود .

روشن است که نویسنده و تنظیم کننده این گزارشات با کسب چنین تجربیاتی خود ۱۰ سال بعد به جراحی روانی دیگری دست زد که به مراتب پیچیده تر و ماهرانه تر از قبلی بود ، طبعاً تشریح آنچه در انقلاب ایدئولوژیک ۶۳ \_ ۶۴ گذشت در يك یا حتی چندین کتاب نمی گنجد و باید برای هر فرد جراحی شده چندین کاست نوار مصرف کرد تا تجربه و خاطرات تلخش را بیان کند البته اگر قادر به بیان آنها باشد .

جالب این است که کسانی هستند که هر دو جراحی روانی سالهای ۵۴ \_ ۶۴ بر رویشان انجام شده است ، حال تصور کنید چنین افراد که موهایشان سفید شده و همچون ابزار بلاتکلیف بدور خود می چرخند . فقط امیدوارم يك روز تجربیات و مشاهدات خود را برای نسل های بعد بیان کنند .

### زن گرایی مرد پرستانه :

نظر به این که معتقدم مسئله زن در سناریوی آقای رجوی نقش سس را داشته است و معتقدم خانم مریم رجوی اصلاً کسی نیست که بخواهم بخشی از بحث را به او اختصاص دهم و هزینه کتاب را برای خوانندگان زیاد کنم ، ذکر چند نکته را بی فایده نمی بینم .

علي القاعده زماني يك زن مي تواند ادعاي رهايي و خود كفائي و لياقت كند كه ارزشهايش درون زا باشد نه برون زا ، اگر در گذشته ملكه كاترين و يا ملكه اليزابت توانستند امپراطوري هاي روس و انگليس را عظمت ببخشند ، اين توان و اصالت از درون آنها بود و مي شد به عنوان زن بر توانايي هاي آنها باور آورد .

ولي زني كه خود را مرید يك مرد مي داند و تا حد پرستش شرك آميز از او سخن مي گوید ادعايش جز سخني بي محتوا نمي تواند باشد چون اصالت و حقانيت خود را مديون الطاف يك مرد مي داند .

### **بزرگي كه فرجام آن تيرگي است      بدان برتري بر بيباید گريست**

در تبليغات گوشخراش اين جريان طوري وانمود مي كنند كه گويي براي اولين بار در تاريخ است كه كسي فهميده زن مورد ستم واقع شده است و يا اولين بار در تاريخ است كه زن ايراني سلاح به دست گرفته و مي جنگد .

چهارده قرن پيش در نامه سعد بن ابى وقاص فرمانده لشكر عرب حين حمله به ايران به عمر بن الخطاب چنين آمده است : چون به تيسفون تاختم پيشاپيش ما سلمان با اعراب بومي در تاخت و تاز بود كه ناگهان سخت در شگفتي شدم ، زيرا زنان پارسي را ديدم كه پا به پاي مردان بيكار مي كردند و بسياري از آنان كشته شدند .

در طول تاريخ زنان بزرگي حتي رهبري امپراطوري هاي بزرگ را به دست داشته اند بدون اين كه اين قدر زن ، زن بكنند ، در دوران معاصر ما در دومين کشور پر جمعيت جهان (هند) بيش از ده سال اينديرا گاندي نخست وزير بود پس از او زنان ديگري در ممالك اطراف هند درخشيدند همچون نخست وزير بنگلادش ، پاكستان بدون اين كه منتي بر سر مردان و يا ديگر زنان جامعه خود بگذارند .

رهبر جنبش ملي برمه يك زن است كه خود رأساً و بدون پرستش يك مرد سالهاست بار اين مسئوليت را بر دوش مي كشد و به دريافت جايزه صلح نوبل هم نائل آمده است ، از اين نمونه ها مي توان دهها و صدها مورد شمرد .

دهها سال است كه جنبش هاي فمينستي اين حرفها را زده اند و اصلاً حرف جديدي نيست ، ، بحث زن آن قدر به صورت مبتذل در آمده كه انسان متعجب مي ماند كه اصلاً فعاليت سياسي آنها براي چيست ؟

ده سال قبل از كشف بزرگ ! آقاي رجوي ، تقوي شهرام مدعي بود كه تضاد آن موقع جامعه تضاد كار و سرمايه است و اين يكي تضاد اصلي را رهايي زن قلمداد مي كند ، هر دوي اين تاكتيك ها تنها سرپوش بن بست استراتژيكي و به سنگ خوردن تيرهاي تنوريك است .

حداقل نيمي از ايرانيان مهاجر و پناهنده به ممالك غربي زن هستند ، كه نه باوري به اين شعارها دارند و نه اساساً آنها را جدي مي گيرند .

اين نيز نوعي از قشر يگري ايدئولوژيك است ، آن قدر از زن صحبت مي كنند كه به گفته خود زنان ايراني همين واژه نيز بيشتر باعث تحقير زن شده است ، علت نيز مشخص است آنها خود را قيم زنان هم مي دانند .

آنچه که می‌توان پرسید ..... .

آیا اگر حنیف نژاد هم بود در برابر یک ایدئولوژی فرسوده و از رده خارج شده غیر از این می‌کرد یا نه؟ اگر قبول داریم که استالین تداوم بخش عمق تفکر لنین بود نمی‌توان همین فرمول را در مورد رجوی و حنیف نژاد بکار بست؟

چرا که یک عنصر روشنفکر می‌تواند تبدیل به عنصر ضد روشنفکری شوند؟ چه علتی وجود دارد که تشکیلات مجاهدین به وسیله یک فرد می‌تواند زیر و رو شود و هر دفعه نیز نامش تکامل گذاشته شود؟ آیا این خاصیت ایدئولوژیک بودن آن است یا خاصیت ضد روشنفکری بودن آن و یا .....؟

چرا استقلال فکری و روشن اندیشی و روشنفکر بودن در این مناسبات تا این حد مذموم است؟ آیا سیستم رهبری فردی ضرورت مبارزه در تبعید است؟ یا ضرورت هر نوع سیستمی؟ امید است که سایر صاحبان قلم و اندیشه به پاسخ این سؤالات و بسیاری سؤال دیگر بپردازند رهبری مجاهدین دائماً به اعضا ساده اندیش خود این طور القاء می‌کند که پدیده مجاهدین یک پدیده خارق العاده و خارج از قانونمندی‌های هستی بوده و اعمال و حرکاتش با هیچ دستگاهی قابل تبیین نیست.

این بزرگ نمایی‌ها بیشتر مصرف درونی دارد و گرنه بر هر انسان آگاهی روشن است که یک پدیده اجتماعی به طور خلق الساعه به وجود نمی‌آید بلکه از دل یک جریان ما قبل خود می‌جوشد و سپس در روند رشد و تکوین خویش از سایر پدیده‌های مشابه و یا حتی متضاد تأثیر می‌پذیرد.

خوبست حداقل قبل از ادعای خدایی مسعود رجوی همان طور که در سطور بالا اشاره می‌رفت، میزان تأثیر پذیری خود را از سایر جنبشهای ضد استعماری توضیح داده است، ولی نظر به این که این جریان پس از سال ۱۳۶۴ دچار استحاله‌ای درونی شد به پژوهش گرانی که مایلند در آینده نسبت به ماهیت کنونی این جریان شناخت علمی پیدا کنند توصیه‌های زیرین را دارم:

۱- روش تطبیقی در شناخت علمی مهمترین ابزار برای شناخت این جریان است بدین منظور لازم است نحوه کار، مناسبات درونی و روانشناسی حاکم بر فرقه‌های مذهبی در اروپا و آمریکا مورد مطالعه قرار بگیرد.

سپس به سابقه احزاب سیاسی و فرقه‌های مذهبی در تاریخ ایران نظری افکنده شود، تکمیل این دو جنبه مطالعه با آثار مانو در مورد حزب و فعالیت حزبی در یک ارتش خلقی می‌تواند تصویر اولیه و نسبتاً جامعی از ماهیت مناسبات آن بدست بدهد.

۲- مطالعه و بررسی کتب و جزوات این جریان به تنهایی گویای ماهیت آن نیست چون تک تک آنها با صدها رنگ و لعاب و چک و بررسی، صرفاً برای مصرف بیرونی منتشر می‌شوند، در این مورد مشاهدات و خاطرات افرادی که راهی را با آن طی کرده‌اند، تصویر کامل تری از محتوای مطالب ارائه می‌دهد.

۳- دوستي مي گفت براي اينکه عناصري را که ادعای خدایي و مافوق بشري مي کنند شناخت باید آنها را زیر ذره بین کرد ، نوشتن بيوگرافي ریز از زمان کودکی تا کنون و از موضع بي طرف راه حل مناسب است .

براي ممانعت ديگران از چنین روشي است که جريانات توتاليتير پيش دستي نموده و خود به انتشار بيوگرافي رهبر تحريف شده مبادرت مي کنند ، به عنوان روش تطبيقي مطالعه بيوگرافي هاي منتشر شده از استالين بخصوص آنهایی که پس از فرو پاشي شوروي منتشر شده اند ياري دهنده شناخت است .

ذکر يك نمونه در همین جا به عنوان سند ضروري است : در سال ۱۳۵۰ وقتي که مسعود رجوي دستگیر مي شود در ظرف دو ساعت کروي دو خانه تيمي را تحويل رسولي شکنجه گر ساواک مي دهد .

مجاهدين از لو رفتن اين موضوع در ماههاي اول پس از انقلاب خيلي بر آشفتند و انبوهي مصاحبه و نقل آوردند که ثابت کنند که وي هيچ ضعفي از خود نشان نداده است .

در ملاقاتي که در پائيز ۱۳۷۴ در پاریس با آقای داریوش فروهر داشتم ، ایشان در لا به لاي سخنان خود مطلب مهمي را مطرح کرد که من براي ثبت در تاريخ و طبعاً بدون کسب اجازه از ایشان که در دسترس نيستند نقل مي کنم ، تا مورد استناد پژوهشگران قرار گیرد .

وي گفت : من از سال ۱۳۴۹ به دليل اعتراض به ماجرای بحرين در زندان بودم که بعداً چريك ها و سپس مجاهدين به زندان آمدند ، روزي از راهروي زندان رد مي شدم به يك باره جواني از سلولش بيرون آمد و گفت سلام آقای فروهر من مسعود رجوي هستم .

من او را ندیده بودم و نه اسمش را شنیده بودم به هر حال با او به احوالپرسی پرداختم ولي او بدون مقدمه به من گفت : من همکاري نکرده ام ، تعجب کردم که چرا او مطلبي را مي گوید که من سؤالي نکردم و اصلاً نمي دانم که او کيست ولي براي جالب بود که خودش آن را مطرح مي کرد .

اين فصل اگر چه مجاهدين را مورد نقد قرار داده ولي شامل اغلب گروه هاي ديگر اپوزيسيون نيز مي شود و ديگران نيز پرونده درخشان تري ندارند ، نتيجه اين تجربه تلخ خود را به صورت تشکيلات گريزي و تشکيلات زدگي عيان مي کند .

اين بحران بيشتري در کساني مشاهده مي شود که آرمان خود را مستقل از ظرف تشکيلاتي سياسي ندیده و مرز آنها را مخدوش کردند ، پاسيويسم گسترده بين فعالين سياسي و بخصوص چندين هزار نفر منفعلين مجاهدين توجیه انفعال خود را عملکرد تخريبي آن تشکيلات معرفي مي کنند تنها مشتي از خروار است .

#### **باغ وجود يك سره دام حوادث است      اقبال قصه اي شد و دولت فسانه اي**

من معتقدم مشکل بنيادين در نداشتن و يا پاييند نبودن به آرمانهاست ، يك عنصر روشنفکر با اتکاء به آرمان هاي آزادي و عدالت قدم به مبارزه اجتماعي مي گذارد ولي اگر با خيانت سران اين يا آن تشکيلات آرمان خود را فراموش کند ، ريشه را نبايد در خيانت و ضربه به اعتماد خود بلکه در ضعف و يا عدم پاييندي به آرمان هاي خود بايد جستجو کرد .

### قضاوت نهایی با کیست؟

در قرن حاضر هزاران و دهها هزار نفر از بهترین فرزندان ایران قربانی مطامع و خیانت سران احزاب و سازمان های سیاسی شده اند و این روند کماکان ادامه دارد ، آیا روزی خواهد رسید که مردم ایران دقیقاً آگاه شوند که در درون احزاب ایدئولوژیک آن مملکت چه گذشت؟ در درون حزب توده ، در درون فرقه دمکرات آذربایجان ، در درون فدائیان ، پیکار ، مجاهدین ، کومله ، حزب دمکرات و ..... چه گذشت؟

چه تعداد از آرمان گراترین فرزندان این مردم توسط این جریانات تباه شده ، ترور گشته و دیوانه و روانی شدند؟ اسناد و حقایق بسیاری از این جریانات هیچگاه باز نشد و چه بسا هیچگاه باز نخواهد شد ولی همین بس که مردم دیگر آنچه را که چون ظرف بلور ، داخلش از بیرون معلوم نباشد قبول نخواهند کرد ، این است عاقبت مردم فریبی و مسخ انسانها برای منافع جمع ، گروه و فرد خود .

قربانی شدن صرفاً جنبه فیزیکی ندارد بلکه روحی و روانی آن به مراتب کشنده تر است و هیچگاه فرصت و امکان بررسی عادلانه این مسائل در برابر قضاوت بی طرف و هیئت منصفه نبوده است و یک بار هم که تقی شهرام را می شد به یک محاکمه آموزنده و تاریخی کشاند به سرعت سر به نیست شد .

تکلیف چیست؟ ما عناصر اپوزیسیون امکان دسترسی به هیچ مرجع قضایی برای طرح درد خود نداریم و با جو شانناژ و تبلیغات چه در گذشته و چه هم اکنون سران این جریانات سعی در خفه کردن انتقادات داشته اند ، چند نسل دیگر باید قربانی شود تا بالاخره تجربه ای تبدیل به تجربه عمومی یک ملت شود؟

### تو در کار خود راستی بر بکار که هم رسته گردی و هم رستگار

این جاست که معتقد تنها راه دادخواهی و دادستانی ممکن و مشروع در شرایط حاضر طرح مسائل و در میان گذاشتن آنها با مردم است ، دادگاه خلق با دادگاه خلقی منتسب به خلق متفاوت است .

دادگاه خلقی را عناصری تشکیل می دهند که بجای خلق رأی و نظر می دهند ولی دادگاه خلق بدون میز و صندلی و قاضی و وکیل است ، همه مردم با شنیدن و خواندن، روی ادعاها فکر کرده و سپس با عکس العملی ساکت و آرام قضاوت می کنند .

به نظر من در شرایط ما تنها راه قضاوت طلبیدن ، بیان حقایق بدون اغراق ، پرخاشگری و بکار بردن واژه ها و کلمات ناسزاگونه در پیشگاه مردم است ، در این مسیر نیز نباید از هیچ شانناژ و تبلیغات سوئی واهمه داشت .